

۱

کاربست الگوهای مدیریت بحران در روابط منازعه‌آلود ایران و عربستان

جعفر پارسایی^۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

چکیده

این مقاله بدنبال کاربرد الگوهای مدیریت بحران در سازمان‌دهی نظم پایدار منطقه‌ای میان ایران و عربستان بعد از تحولات ۲۰۱۱ بهار عربی، به منظور شناخت ریشه‌ها و علل ظهور این بحران‌ها از یک‌سو، و همچنین شناسایی راه‌های مدیریتی و تصمیم‌سازی در مواجهه با آن‌ها از سوی دیگر است؛ چرا که در جریان این تحولات تهران و ریاض گرفتار چرخه‌ای مستمر از رقابت‌ها و منازعات در محیط امنیتی خاورمیانه شده‌اند. بگونه‌ای که این راهبردهای متضاد باعث شده تا مدیریت بحران‌های منطقه عموماً تحت تأثیر الگوهای رفتاری آن‌ها از روند نامطلوبی برخوردار باشد. بنابراین تجزیه و تحلیل سیاست‌های مدیریتی این دو کشور، ضمن آنکه فهم جامع‌تری را از محیط بحران فراهم می‌سازد، می‌تواند در جلوگیری از بروز بحران‌ها و به حداقل رساندن آثار منفی، آن‌ها را در مدیریت این منازعات یاری رساند. در این زمینه سعی بر آن است تا با شناخت موانع موجود در پیگیری سیاست‌های منطقه‌ای ایران و عربستان، خواننده به درک مناسبی از دستور کار امنیتی دو کشور واصل شود. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که بدلیل نوع ویژگی‌های ساختاری حاکم بر روابط تهران-ریاض در منطقه، و شکل-گیری الگوی توازن قوای نامتقارن در جریان تحولات بیداری اسلامی، الگوهای مدیریت بحران در روابط آن‌ها منجر به شکل‌گیری یک نظم امنیتی نشده است.

• واژگان کلیدی

ایران، بیداری اسلامی، توازن قوا، عربستان، مدیریت بحران.

ایران و عربستان بعنوان دو کشور مهم و تأثیرگذار حوزه خلیج فارس و منطقه ژئواستراتژیک خاورمیانه مطرح بوده که در تاریخ تعاملات خود همواره روابطی پیچیده و توأم با فراز و نشیب‌های فراوانی را سپری کرده‌اند. نوع و چگونگی این روابط به عوامل گوناگونی چون ساختار نظام بین‌الملل، شرایط و تحولات منطقه‌ای، ماهیت و جهت‌گیری نظام‌های سیاسی، مبانی ژئوپلتیک، مذهبی، قومی و سیاست‌ها و اقدامات قدرت‌های فرامنطقه‌ای در ارتباط بوده است.

با این حال، آغاز بیداری اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا، تأثیرات وسیعی بر تعاملات سیاسی-امنیتی آن‌ها بر جای گذاشته، به گونه‌ای که در جریان این رویدادها تهران و ریاض راهبرد و رویکردهای متضادی را در پیش گرفته‌اند، رویکردهایی که با اوج‌گیری منازعه و تشدید مناقشات به شکل جنگ‌های نیابتی و در قالب الگوهایی از «تصادد بحران و رویارویی دیپلماتیک» (اصطلاح از نگارنده) همراه بوده است. در این فرآیند، ایران و عربستان از الگوی گسترش بحران بهره گرفته و سعی دارند تا زمینه‌های لازم برای متهم‌سازی دیگری به نقش‌آفرینی در محیط منطقه‌ای را به وجود آورند. بنابراین، نوعی جنگ سرد در مقیاس منطقه‌ای بین آن‌ها بروز کرده است که در آن هر کدام می‌کوشند تا نفوذ منطقه‌ای خود را گسترش داده و از بسط نفوذ دیگری جلوگیری کنند. در چنین شرایطی، سازوکارهای مدیریت بحران منازعات منطقه‌ای بدلیل راهبردهای متقابل ایران و عربستان بعنوان بازیگران عمده این رویدادها، از وضعیت کلاسیک خود خارج شده و با تغییراتی پیچیده‌ای همراه بوده است.

بر این اساس، آنچه که در این مقاله کانون توجه و تمرکز است، شبیه‌سازی کاربرد الگوهای مدیریت بحران در سازمان‌دهی نظم پایدار منطقه‌ای میان ایران و عربستان، با هدف مشخص ساختن الگوهای رفتاری دو کشور بویژه پس از بروز حوادث و بحران‌های بیداری اسلامی در مدیریت تحولات کشورهای عراق، لبنان، بحرین، سوریه و یمن است. در راستای این هدف نخست بعد از ذکر کلیاتی در چارچوب مفهومی مقاله، نظریه مدیریت بحران و همچنین الگوهای رفتاری رایج در مدیریت بحران‌ها، به منظور درک صحیح مفهوم مدیریت بحران، مورد بحث و بررسی قرار گرفته و در ادامه ضمن بررسی مختصر تاریخچه تنش‌آمیز روابط ایران و عربستان، بر مبنای روش تحلیلی الگوهای مدیریت بحران به شبیه‌سازی کاربرد این الگوها در دستور کار امنیتی دو کشور در بحبوحه تحولات منطقه‌ای پرداخته، پس از آن و نیز به منظور فهم هر بیشتر این تحولات، الگوهای رفتاری آن‌ها را در مدیریت تحولات کشورهای مذکور مورد اعمال و تحلیل قرار داده، و در نهایت نقش

قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در تصاعد بحران بین دو کشور را در میانه این تحولات مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌ایم. با این امید که با عنایت به ضرورت‌های مؤلفه‌های مدیریت بحران، انجام این پژوهش ما را در شناسایی بهتر زمینه‌های تقابل و واگرایی روابط ایران و عربستان یاری نماید. متعاقب آنچه در طرح مسئله بیان گشت و در پاسخ به این سؤال اصلی مقاله که چگونه می‌توان با استفاده از مفهوم الگوهای مدیریت بحران، تنش در روابط ایران و عربستان را در راستای یک نظم پایدار منطقه‌ای مدیریت کرد؟ نگارنده با استناد به یافته‌های این پژوهش بر این باور است که به علت نوع ویژگی‌های ساختاری حاکم بر روابط تهران-ریاض در منطقه، بهترین الگوی مدیریتی نظم منطقه‌ای که در بحبوحه این بحران‌ها می‌تواند از کارآمدی لازم برخوردار باشد، یک الگوی موازنه‌سازی منطقه‌ای، همزمان با بازی حاصل جمع مثبت بین دو کشور است که جایگزین الگوی رقابتی موازنه قوای نامتقارن بین آن‌ها خواهد شد.

۱. پیشینه پژوهش

در رابطه با موضوع پژوهش، آثار متعددی با محوریت مدیریت بحران و همچنین روابط میان ایران و عربستان به صورت مجزا، به فارسی و انگلیسی به رشته تحریر درآمده است که هر کدام از یک زاویه خاص و در رابطه با یک مسئله بخصوصی به جنبه‌هایی از موضوع نگاه می‌کنند. از جمله مهم‌ترین آن‌ها در زمینه مدیریت بحران می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

مایکل برچر در کتاب *بحران در سیاست جهان: ظهور و سقوط بحران‌ها (۱۹۹۳)*، با بکارگیری استراتژی دوگانه تحقیق (ترکیب سطح تحلیل بازیگر و نظام، روش استقرا و قیاس، و شیوه کمی و کیفی) و با استفاده از فرضیه‌های متعدد، این نظریه علمی که عامل ثبات در سیاست جهان اهرمی جهت تداوم سلطه ضعیف بر قوی است، را در باب بحران بین دولتی ارائه می‌کند. با بررسی این اثر می‌توان به این نکته پی برد که برچر در تحقیقاتش صرفاً به دنبال قدرت و معادلات آن است و مسائل غیر مادی مانند دین و هنجارها در این پژوهش راهی ندارند؛ ریچارد ندلی بو در کتاب *بین جنگ و صلح ماهیت بحران‌های بین‌المللی (۱۳۹۵)*، به این سؤال پاسخ می‌دهد که چرا بعضی بحران‌ها حل می‌شوند در حالی که برخی دیگر به جنگ منتهی می‌شوند؟ فرضیه این سؤال برحسب ماهیت بحران نشان می‌دهد که بحران‌ها برغم این که می‌توانند علل نهفته تنش و خصومت بین ملت‌ها را شدت داده، گاهی اوقات مطابق فرآیندهای درست تصمیم‌گیری می‌توانند به صورت موازنه‌ای عمل کرده و شدت بحران را تقلیل دهند. نقطه ضعف این اثر، عدم بررسی بحران‌های سطح داخلی یک کشور است، زیرا بسیاری از بحران‌های داخلی می‌توانند آثار تعیین‌کننده‌ای برای

محیط خارج داشته باشند؛ محمود واعظی در کتاب *بحران‌های بین‌المللی، تحلیل نظری و مطالعه موردی* (۱۳۹۰)، از دو زاویه نظری و عملی ریشه‌های بحران در سطوح کلان نظام بین‌الملل، سطوح میانی و منطقه‌ای و در نهایت سطوح خرد و فروملی مورد جست‌وجوی نظری قرار داده و در ادامه موضوعات مهم بین‌المللی که با بحران در ارتباط می‌باشند، همچون؛ بحران در نظام بین‌الملل از لحاظ توزیع قدرت، و رویکرد سیستمی بحران‌های بین‌المللی را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ علی‌اصغر کاظمی در کتاب *مدیریت بحران‌های بین‌المللی* (۱۳۶۶)، ابعاد مختلف تصمیم‌گیری در زمان بحران و نحوه مدیریت بحران و ذکر دو نمونه آن در بحران‌های کره و کوبا، تفاوت و شباهت آن دو با همدیگر، و همچنین چگونگی ایجاد ارتباط و نقش کشورهای ثالث و اتحادیه‌ها در خلال بحران، و در نهایت فرضیه‌ها و قواعد تصمیم‌گیری در وضعیت‌های بحرانی را مطرح می‌کند؛ بنجامین میلر در مقاله *الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در بحران‌های بین‌المللی* (۱۳۷۶)، به دنبال پاسخ به این سوال است که چگونه می‌توان رفتار قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران‌های بین‌المللی را تبیین نمود؟ یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که تنها رهیافت موازنه قوا بر حسب الگوی رفتار مبتنی بر خویشتن‌داری و مدیریت ضمنی بحران می‌تواند رفتار قدرت‌ها را در طی جنگ تبیین نماید؛ محمدرضا دهشیری در مقاله *الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران‌های بین‌المللی در نظام تک‌چندقطبی* (۱۳۹۵)، با کاربست نظریه واقع‌گرایی ساختاری، این فرضیه را مطرح می‌کند که محدودیت‌های نظام تک‌چندقطبی، الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در عرصه سیاست بین‌الملل را در مدیریت بحران‌ها به سمت الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در عرصه این مقاله، موازنه قوا نامتقارن بعنوان یک الگوی رفتاری در مدیریت بحران‌ها، از ابزارهای مختلف نهادی، ائتلافی، تهاجمی و تحریمی بهره گرفته تا بحران‌ها را مورد تحلیل و واکاوی قرار دهد.

همچنین در رابطه با منازعه میان ایران و عربستان، گیدن ویندیکر و پیتر سندویکدر مقاله *جنگ سرد در خلیج (روایت رقابت سعودی‌ها و ایرانیان برای هژمونی در خاورمیانه)* (۲۰۱۶)، به افزایش حضور و نفوذ منطقه‌ای ایران پس از تحولات ۲۰۱۱ در منطقه اشاره دارند، و معتقدند که عربستان برای حفظ موازنه در برابر ایران سعی می‌کند از طریق ائتلاف و همکاری با غرب، هژمونی و برتری منطقه‌ای را برای خود به دست گیرد؛ آریل جانزدر مقاله *عربستان سعودی و ایران: کشمکش برای قدرت و نفوذ در حوزه خلیج فارس* (۲۰۱۲)، وجود سه عامل، اختلافات فرقه‌ای و ایدئولوژیک بین عربستان وهابی و ایران شیعی، مسائل اقتصادی، از جمله نفت و اختلاف نظر در اوپک، و تلاش آن‌ها برای نفوذ و افزایش قدرت خود در منطقه، را از عوامل عمده تنش میان دو کشور معرفی کرده است؛ دوین جیمز در مقاله *سازش ایران و عربستان در خاورمیانه پس از جنگ سرد* (۲۰۰۴)، ضمن

تشریح سیستم امنیتی خلیج فارس و چالش حضور و نفوذ ایالات متحده در این منطقه، به حوضه‌های مورد اختلاف دو کشور در زمینه نفت و ایدئولوژی می‌پردازد. این اثر توجه چندانی به دیگر حوزه‌های مورد اختلاف دو کشور؛ از جمله مسائل منطقه‌ای ندارد و بیش از هر چیزی بر حوزه امنیتی سیستم خلیج فارس متمرکز است. جاکوب گلدبرگ در کتاب *سیاست خارجی عربستان سعودی (بین سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۰۲)* (۱۹۸۶)، رفتار سیاست خارجی عربستان را در سال‌های ابتدایی قرن بیستم بررسی کرده و بر این باور است که رفتار سیاست خارجی این کشور بیش از آن- که از اصول وهابیت پیروی کند، بیشتر بر مبنای اصول عمل‌گرایی قرار گرفته است. اهمیت این کتاب از این جهت است که مبنای شکل‌گیری سیاست خارجی حکومت آل سعود را مورد توجه قرار می‌دهد؛ افشین متقی در مقاله *واکاوی زمینه‌های ناسازواری در روابط ایران و عربستان (۱۳۹۴)*، بر پایه نظریه سازه‌نگاری می‌کوشد تا به واکاوی مهم‌ترین دلایل ناسازواری در روابط میان ایران و عربستان براساس فقدان سه شاخص «هویت»، «نگاره» و «هنجار» مشترک، در کنار رقابت و قدرت بر بنیاد ژئوپلتیک، بپردازد؛ حمید هادیان در مقاله‌ای با عنوان *در پرتو شرایط جدید منطقه‌ای: کاوشی در روابط ایران و عربستان (۱۳۸۵)*، به ارزیابی روابط سیاسی ایران و عربستان پس از یازده سپتامبر و همچنین واکاوی روابط سیاسی دو کشور حول محور تحولات عراق از منظر منافع ملی، ژئوپلتیک و ایدئولوژیک می‌پردازد. این مقاله به نقش ایران و عربستان در عراق پرداخته، در حالی که به نقش آمریکا به عنوان بازیگر مهم در تحولات عراق، اشاره‌ای نشده است.

از مهم‌ترین ضعف‌های تحقیقات موجود در این زمینه می‌توان به تک‌بعدی نگاه کردن به موضوع و محدود بودن دوره زمانی میان دو کشور اشاره کرد. از این رو تمایز این پژوهش با موارد پیش‌گفته شده در این است که سعی در بررسی انواع الگوهای رفتاری در مواجهه و مدیریت بحران بطور عام، و کاربست این الگوها در روابط بحرانی ایران و عربستان به طور خاص دارد. لذا در این پژوهش اهتمام نگارنده بر آن است که علاوه بر انتظام بخشی به ادبیات در زمینه مدیریت بحران‌ها، با الگوبرداری از رفتارهای رایج مدیریت بحران، به تحلیل و تبیین منازعات ایران و عربستان در چارچوب الگوهای صحیح مدیریت بحران پرداخته شود.

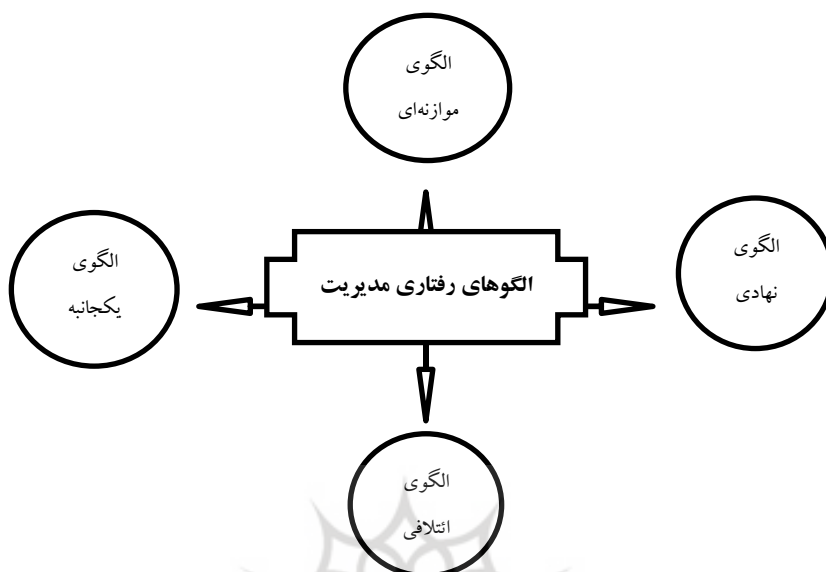
۲. چارچوب نظری: مدیریت بحران

در مطالعه یک بحران امنیتی، بهترین راه انتخاب مدلی هوشمندانه برای تجزیه و تحلیل آن بحران است، تا بتوان به روشی صحیح بحران موردنظر را تبیین کرده و با پرداختن به مراحل وقوع آن رخداد، به درک جامعی از تحولات مورد نظر دست یابیم. با این مشخصه، به نحو احسن می‌توان

در خصوص راهبردهای محتمل برای مواجهه با بحران مذکور تصمیم‌گیری کرد. بگونه‌ای که با شناخت عوامل دخیل در بحران، می‌توان در پاسخ به نارسایی‌های مفهومی بحران دست به تحلیل جامعی زد و در پی تعریف جدیدی از مدیریت بحران برآمد.

هر چند در مورد الگوهای مدیریت بحران نمی‌توان نظریه واحدی را ارائه داد، اما با این وجود اساساً برای اهداف تحلیلی، مدیریت بحران را به دو مکتب فکری بزرگ تقسیم کرده‌اند، مکتب نخست، هدف مدیریت بحران را عنوان اجتناب از جنگ و «حل مسالمت‌آمیز اختلافات» می‌داند. همانطور که لسلی لیپسون اظهار داشت «مدیریت بحران شامل دستیابی به یک راه‌حل قابل قبول برای طرف‌های بحران، بدون توسل به زور است». مکتب دیگر، مدیریت بحران را «یک فرصت برای برنده شدن» در نظر می‌گیرد. ویلیامر. کینتتر و دیوید شوارز «مدیریت بحران را به عنوان برنده شدن در بحران، و در عین حال همزمان نگه‌داشتن آن در محدوده قابل کنترل، طوریکه بحران از دسترس خارج نشود، تعریف کرده‌اند» (Taeyoung, 2003: 10). مدیریت بحران نیز از آن جهت واجد اهمیت است که بحران‌ها ماهیت تصاعدی و تداوم‌یابنده داشته و چنانچه نتوان با ریشه‌یابی درست آن‌ها را تدبیر کرد، حادثه خواهد شد. از این رو مدیریت موفقیت‌آمیز یک بحران نیازمند سنجش فوری مسئله، تفکر خلاقانه و استراتژیک برای حل بحران، تصمیم‌گیری‌های جسورانه، پیش‌بینی ریسک‌های در نظر گرفته شده برای راه‌حل‌های بهینه، و نگه‌داشتن پیوسته مداوم شرایط به سرعت در حال تغییر است (Farazmand, 2014: 5).

در چنین وضعیتی و بر اساس هرکدام از این عوامل، بازیگران از شیوه‌های مختلفی جهت غلبه بر بحران‌ها بهره می‌جویند. برترین شیوه مدیریت بحران را که توسط هریک از آن‌ها به کار می‌رود، برحسب درجه خشونت‌آمیز بودن آن تعیین می‌شود. این شیوه‌ها به ترتیب از غیرخشن تا خشن عبارت‌انداز: شیوه صلح‌آمیز؛ (شامل مذاکره، میانجیگری و فشار غیرنظامی)، شیوه‌های نظامی غیر-خشن؛ (شامل اقدامات فیزیکی همچون مانورهای نظامی و اقدامات شفاهی مانند تهدید به استفاده از خشونت)، و شیوه‌های خشونت‌آمیز است (برچر و ویلکنفلد، ۱۳۸۲: ۱۲۵). در چنین فضایی، به تناسب اینکه دولت‌ها در چه نظم و ساختاری زیست می‌کنند، از خود الگوهای کنش-واکنش و رفتارهای متفاوتی را بروز می‌دهند. این الگوهای رفتاری بسته به نوع و جنس بحران، بسته به موقعیت بازیگران و محیط بین‌المللی، از الگوهای یک‌جانبه‌گرایی و موازنه‌ای تا الگوهای ائتلافی و نهادی را شامل می‌شوند. در حقیقت، بسته به اینکه ماهیت ساختار و فرایند نظام بین‌الملل چگونه است، نحوه مدیریت بحران‌ها و الگوی رفتاری دولت‌ها نیز متفاوت خواهد بود.

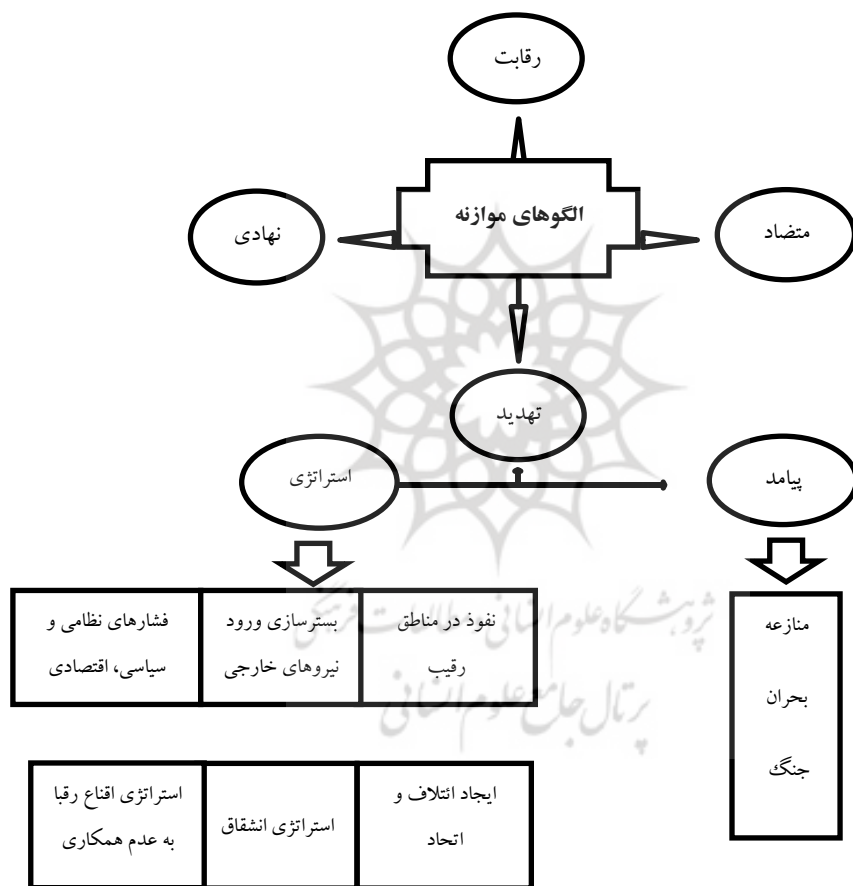


شکل (۱): الگوهای رفتاری رایج در مدیریت بحران‌ها

الگوی مدیریت بحران مبتنی بر موازنه قوا: نظریه موازنه قوا بمثابه الگوی مدیریت بحران‌های بین‌المللی، بر این اصل استوار است که امنیت بین‌المللی زمانی افزایش می‌یابد که توزیع قدرت نظامی به نحوی شکل گرفته باشد تا هیچ دولتی توانایی فاتح آمدن بر دیگر دولت‌ها را نداشته باشد (Kegley & Blanton, 2011:503). بر مبنای این نظریه تا زمانی که بین کشورها از نظر قدرت، توازن وجود داشته باشد، احتمال شکل‌گیری بحران بین آن‌ها وجود نخواهد داشت. اما چنانچه توازن قوای بین دو کشور به هم بخورد، احتمال جنگ و درگیری میان آن‌ها افزایش می‌یابد. در این وضعیت به تناسب اینکه این جابجایی قدرت، چه تأثیری بر موازنه قوای بین بازیگران دارد، بازیگر رقیب اقدام به کنشگری و یا مدیریت آن بحران بنا بر ملاحظات خود، مبنی بر حفظ موازنه قوا می‌کند.

در این الگوی رفتاری، بازیگران درگیر در بحران برآنند تا با اقدامات مختلفی چون تهدید و مانورهای نظامی که نشانه‌هایی از جنگ را در خود دارد، اما بدون وارد شدن در یک جنگ عملی، منافع خود را به پیش برده و در برابر کشور هدف موازنه‌سازی کنند (دهشیری و گلستان، ۱۳۹۵: ۹۲). چنین فضایی خود متضمن آمادگی برای استفاده از زور، در راستای چانه‌زنی سیاسی است. چانه‌زنی به شکل اقدامات فیزیکی و لفظی خواهد بود که برای واداشتن طرف‌های مقابل به تسلیم یا حداقل

مصالحه، شیوه‌های دیگری به جز جنگ، آغاز می‌نماید. در این وضعیت بازیگران بحران، منابع خود را بسیج کرده و یا نیروهای مسلح را به حالت آماده‌باش درمی‌آورند و یا در صورت ضرورت، به تهدید استفاده از خشونت متوسل می‌شوند (Brecher, 1993: 377). در مقابل این نوع از کنشگری، قدرت‌هایی که در صدد برهم زدن موازنه قوای موجود هستند، تلاش می‌کنند تا مدیریت بحران را در جهت خلاف موازنه قوا و نیز در راستای گسترش قدرت و فائق ساختن خود به عنوان قدرت برتر سوق دهند. در شکل زیر الگوی کلی مدیریت بحران در نظام موازنه قوا ترسیم شده است.



شکل (۲): الگوی رفتاری مدیریت بحران مبتنی بر موازنه قوا

الگوی مدیریت بحران مبتنی بر یک‌جانبه‌گرایی: در مدیریت بحران مبتنی بر یک‌جانبه‌گرایی، آرایش سیاسی قدرت‌ها برخلاف نظام موازنه قوا، هرج و مرج‌گرایی است. بدین معنا که یک بازیگر با حمایت از اقدام یک‌جانبه و تک‌خطی‌گرایانه، در برابر کشور هدف اقدام به انتشار احکام و قواعد یک‌جانبه براساس منافع و هنجارهای کشور متبوع خود می‌کند. در این‌الگو، یک‌جانبه‌گرایی عموماً از طریق بی‌اعتنایی به منافع دیگر بازیگران ظاهر می‌شود؛ یعنی بازیگر موردنظر در جهت منافع خود همزمان با استفاده از الگوهای رفتاری مختلف درصد ضربه‌زدن به منافع حیاتی بازیگر رقیب است. در چنین وضعیتی نوع پاسخ بازیگر یک‌جانبه‌گر به بحران‌ها، به رفتار و موضع‌گیری قدرت‌های مدعی نیز بستگی دارد؛ به این معنا که موضع‌گیری متضاد قدرت‌های رقیب می‌تواند فضای مدیریت بحران را تیره و نامشخص کند (میلر، ۱۳۷۶: ۵۸). بر این اساس، تلاش بازیگر یک‌جانبه‌گرا در وصول به اهداف خود، موجب در پیش گرفتن رویکردهای تک‌خطی علیه منافع امنیتی و استراتژیک سایر بازیگران می‌شود. بدیهی است که این الگوی رفتاری همواره در راستای تغییر وضع موجود انجام می‌شود. در سطح منطقه‌ای، حمله عربستان به یمن از جمله نمونه‌های عینی این الگوی رفتاری در برابر ایران است.

منطق حاکم بر این الگوی رفتاری، ضمن آن که تا حدودی ابزارها و رویه‌های دیپلماتیک کنار گذاشته می‌شوند، منطق نظامی‌گرایی است (دهشیری و گلستان، ۱۳۹۵: ۹۷-۹۶). به عبارتی دیگر، این الگو همواره با دیدگاه منفی بازیگر یک‌جانبه‌گر همراه بوده و خشم و نارضایتی خود را به شکل رعایت نکردن چارچوب‌های رفتاری متعارف در محیط‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نمایش می‌دهد. معمولاً کشوری که الگوی رفتاری تک‌خطی را اتخاذ می‌کند، می‌کوشد با استفاده از تهدید و در نهایت زور علیه منافع امنیتی و استراتژیک کشور هدف، آن را مورد آزار و اذیت قرار دهد.

الگوی مدیریت بحران مبتنی بر نهاد‌گرایی: اساساً در زمان وقوع بحران‌ها، بازیگران نظام جهانی؛ اعم از دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی با توجه به اهمیت راهبردی منطقه مورد منازعه، جهت‌گیری‌های مختلفی را اتخاذ می‌کنند (مصفا و عبادی، ۱۳۹۷: ۷۳۴). این بازیگران در راستای ملاحظات خویش تلاش می‌کنند تا در دو روند اجماع‌سازی و یا اقدام یک‌جانبه، به فرآیند بحران‌ها پاسخ دهند. در ابتدا، تلاش بر این است تا در نهاد قدرت به اجماعی متشکل از دیگر نهادها و بازیگران دست یابند، ولی چنانچه نتوانند در این رابطه به اهداف خود برسند، سعی می‌کنند به طور یک‌جانبه و خارج از نهاد قدرت اهداف خود را پیگیری کنند. اگر بازیگران بحران بتوانند نظر موافق دیگر اعضای نهاد قدرت را جلب کنند، دارای مشروعیت اقدام علیه بحران خواهند بود، اما چنانچه

این اجماع میان اعضای نهاد صورت نگیرد، با مشکل مشروعیت اقدام روبه‌رو خواهند بود. به این ترتیب می‌توان مسئله «مشروعیت» را مهم‌ترین خصیصه الگوی نهادگرایی در چارچوب مدیریت بحران‌ها دانست (دهشیری و گلستان، ۱۳۹۵: ۱۰۰). این چارچوب با توجه به نیازها و اهداف از پیش تعیین‌شده بازیگران در بستر الگوی نهادینه شده تجلی یافته و جایگاه ویژه‌ای در شکل‌دادن و تأثیرگذاری بر رفتار بازیگرانی خواهد داشت که حول مفاهیم، هنجارها، قواعد و ارزش‌های مشترک و تعریف شده گردهم‌آمده و براساس این دستور کار تلاش می‌کنند تا در فرآیند بحران‌ها چانه‌زنی - کنند (میلر، ۱۳۷۶: ۷). در حقیقت، نقطه ثقل این الگو، تأکید بر نقش نهادها به عنوان یک متغیر مستقل در شکل‌دادن به رویدادهای بین‌المللی است. در این الگو بازیگران با استفاده از ظرفیت نهادها و به صورت هماهنگ قائل به وجود قواعد سامان‌دهنده بوده و برحسب آگاهی از منافع مشترک، علیه کشور هدف اقدام می‌نمایند.

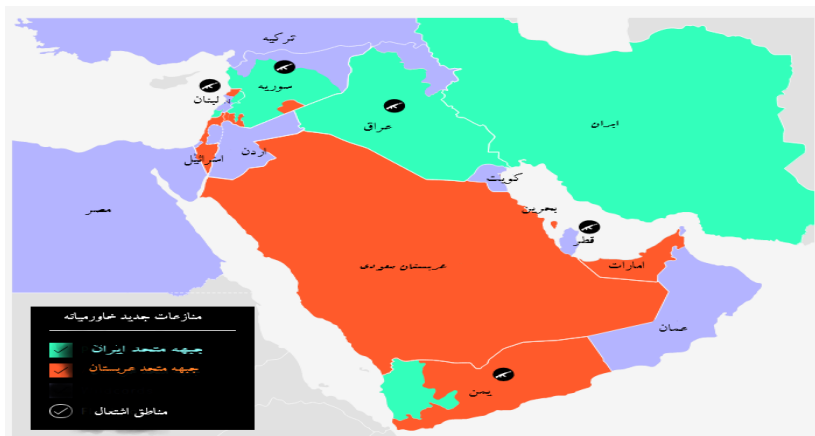
الگوی مدیریت بحران مبتنی بر ائتلاف‌گرایی: این الگو به سبب مجموعه‌ای از منافع و نیازهای مختلف کشورها شکل می‌گیرد که در آن گروهی از دولت‌ها برای کسب منافع و امکانات بیشتر، آسیب‌پذیری کمتر و یا برای جلوگیری از تحمیل هزینه‌های هنگفت رفتار تهاجمی یک‌جانبه‌گرایانه، از طریق اتحاد و ائتلاف، درصدد ایجاد ائتلاف از میان بازیگرانی هستند که ذی‌نفع در بحران‌اند. این الگو همچنین نشان‌دهنده تجمع قدرت‌ها در راستای اهدافی از جمله؛ ارتقای قدرت، سرکوب قدرت‌های مهاجم و مدیریت بحران‌های خاص است. در اینجا همسویی قدرت‌ها بر اساس ملاحظات عملی و منافع مشترک بوده و هرکدام از اعضاء تلاش می‌کنند بنا بر گستره توانایی‌ها و نیز اقدامات عملی خاص خود، به این اتحادها پیوسته (دهشیری و گلستان، ۱۳۹۵: ۱۰۲)، و امنیت و مجال پیشرفت منافع ملی خود را از رهگذر الحاق خود به قدرت سایر دولت‌های دارای منافع مشابه جستجو کنند (پلنو و آلتون، ۱۳۸۹: ۵۶).

واضح است در هر کدام از الگوهای مدیریتی ذکر شده در بالا، منطق رفتاری بازیگران بر اساس نوع بحران‌ها از هم متمایز و متفاوت است. بگونه‌ای که الگوهای رفتاری و تعامل بازیگران در سیاست بین‌الملل تابعی از چگونگی کنش آن‌ها در مواجهه با بحران بوده و مدیریت بحران تابعی از چگونگی موازنه قدرت بین این بازیگران است. با در نظر داشت این الگوهای رفتاری، در این پژوهش سعی بر آن است تا الگوهای رفتاری ایران و عربستان را براساس هرکدام از این چهار الگوی مدیریت بحران، مورد تحلیل و واکاوی قرار دهد.

۳. سیر روابط ایران و عربستان

با نگاهی به رویدادهای چند دهه اخیر می‌توان گفت که بحران در خاورمیانه، اساساً بعنوان یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر منطقه به حساب می‌آید. این وضعیت گریزناپذیر در سالهای گذشته و در نتیجه تحولات بهار عربی، توأم با نشانه‌های خاصی از منازعه، کشمکش و رویارویی بین کشورهای درگیر بحران بوده است (Bayat, 2011: 29). بگونه‌ای که در جریان این تحولات، مدیریت منازعات منطقه عموماً تحت تأثیر کشورهای هم‌جوار از روند نامطلوبی برخوردار بوده است (Cordesman, 2009: 24). در چنین فضایی خاورمیانه برخلاف اغلب دیگر مناطق جهان، قادر به شکل‌دهی به نظم مطلوبی برای مدیریت این منازعات نبوده است.

در شرایط کنونی عوامل مختلفی از جمله نوع رویکرد بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در قبال مسائل خاورمیانه و خلیج فارس، در تشدید بحران‌ها و بی‌ثباتی‌ها نقش اثرگذاری دارند. در میان این کنشگران می‌توان به ایران و عربستان بعنوان دو بازیگر عمده و فعال منطقه‌ای اشاره کرد، که در پی افزایش نقش و اثرگذاری خود بر روندها و تحولات منطقه، راهبرد و رویکردهای متضادی را نسبت به یکدیگر اتخاذ کرده، طوری که وقوع بیداری اسلامی در کنار برخی عوامل ریز و درشت دیگر باعث شده است تا روابط دوکشور طی سال‌های اخیر از روند کنترلی مدیریت منازعات خارج شده و به بحرانی‌ترین شکل ممکن تبدیل شود (رستمی و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۳۱-۱۳۰). در چنین شرایطی سازوکارهای مدیریت بحران از وضعیت کلاسیک خود خارج شده و با تغییراتی نوینی همراه بوده است، به نوعی که در هر یک از کشورهای درگیر بحران می‌توان نشانه‌هایی از عدم مدیریت بحران امنیتی را مشاهده کرد. از مهم‌ترین دلایل عمده این ناکارآمدی را باید راهبردهای منطقه‌ای ایران و عربستان بعنوان دو سر طیف این رویدادها، در راستای مدیریت تحولات سیاسی مناطق مورد اختلاف به سود خود دانست.



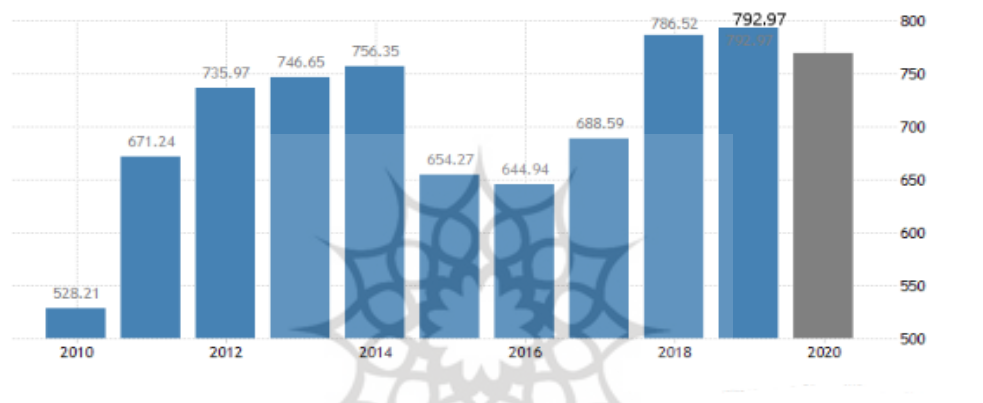
نقشه منازعات خاورمیانه با محوریت ایران و عربستان (European Council On Foreign Relations)

با در نظر داشتن ملاحظات فوق، در این مقاله سعی بر آن است تا در قالب چارچوب نظری مدیریت بحران، رویکردهای رفتاری ایران و عربستان را براساس چهار الگوی رفتاری رایج در مدیریت بحران‌های بین‌المللی، یعنی الگوهای موازنه‌ای، یک‌جانبه‌گرایی، نهادی و ائتلافی مورد بررسی قرار داده و سرانجام در چارچوب این پژوهش، عملکرد و الگوهای رفتاری آن‌ها را در قبال تحولات اخیر منطقه، در پنج کشور، عراق، لبنان، بحرین، سوریه و یمن، به منظور درک دقیقی از تحولات منطقه و همچنین نقش ایران و عربستان در فرآیند مدیریت و کنترل بحران در این مناطق، مورد تحلیل و واکاوی قرار دهیم.

الگوی موازنه قوا در روابط ایران و عربستان: با بررسی تحولات منطقه خاورمیانه به‌وضوح موازنه قوای نامتقارن میان دو همسایه شمالی و جنوبی را در سال‌های اخیر شاهد هستیم. در چارچوب این تحولات، ایران و عربستان در رقابت برای کسب برتری منطقه‌ای به شدت ازگسترش نفوذ یکدیگر نگران بوده، و تلاش داشته‌اند تا با استفاده از فرصت‌های شکل گرفته پس از بیداری اسلامی، نظم و توازن قدرت موجود منطقه‌ای را به نفع خود مدیریت کنند.

با این حال، روند تحولات منطقه بعد از ۲۰۱۱ نشان می‌دهد که فرآیندگذار نظم امنیتی غرب آسیا و خاورمیانه به سود ایران و به ضرر عربستان پیش رفته است، بر همین اساس رهبران جدید آل‌سعود برای جلوگیری از عملی شدن چنین نظمی و همچنین بازگرداندن موازنه قوا به شکل سنتی آن در مقام رویکرد موازنه‌سازی مجدد برآمده (نورعلی وند، ۱۳۹۶: ۲۹-۲۸)، و سعی کرده‌اند تا دو راهبرد مهم منطقه‌ای را در قبال ایران دنبال کنند؛ نخست، راهبرد موازنه‌سازی درون‌گرا در

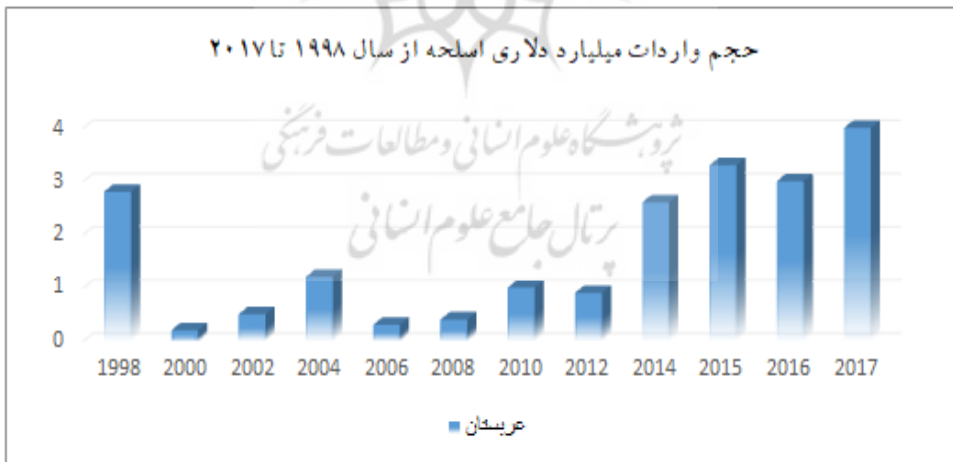
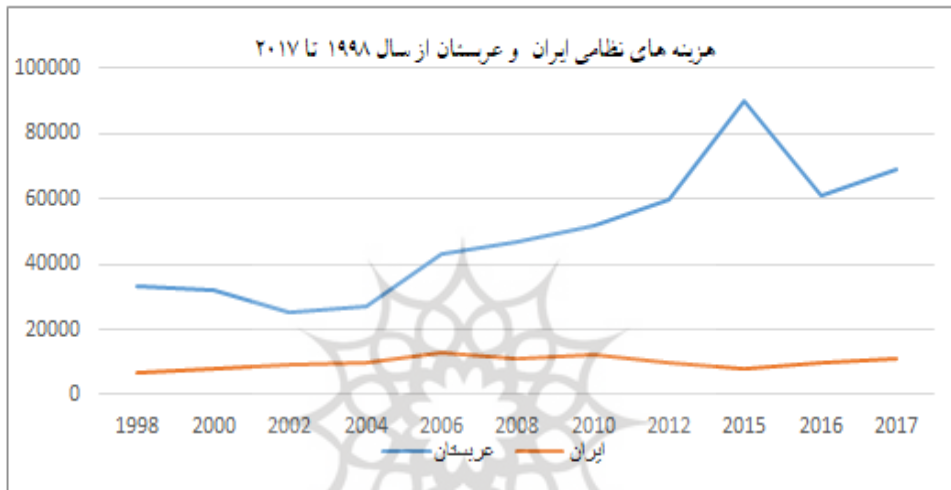
قالب افزایش ظرفیت‌های ملی و داخلی، که جنبه اصلی آن توان اقتصادی و مالی ریاض است (Arang & Fahim, 2014: 25). موقعیت منحصربه‌فرد این کشور در ساختار اقتصادی و راهبردی منطقه، با وجود داشتن ۲۵ درصد منابع نفت جهان و تولید حدود ۳۰ درصد از ظرفیت کشورهای عضو اوپک و تولید ناخالص داخلی بیش از ۲۳,۵۶۶ دلار، توانسته است نفوذ سیاسی گسترده‌ای بین کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را به دست آورد (Report World Data Atlas, 2018). با استفاده از این ظرفیت، ریاض سعی کرده تا امنیت‌سازی داخلی و موازنه‌سازی منطقه‌ای را به طور همزمان محقق سازد.



نمودار (۱): GDP عربستان از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۹ براساس آمار بانک جهانی

محور بعدی موازنه‌سازی درون‌گرای عربستان، تقویت هر چه بیشتر بنیه نظامی و تسلیحاتی این کشور است. گزارش موسسه تحقیقات صلح بین‌الملل استکهلم (SIPRI) نشان می‌دهد که عربستان جایگاه سوم را در بخش هزینه‌های نظامی در جهان در سال ۲۰۱۷ به خود اختصاص داده و با فاصله بسیار زیادی از بقیه کشورهای خاورمیانه در صدر قرار دارد. در مقایسه با دهه‌های میانی سالهای ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۷ با بازه زمانی ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۵ هزینه‌های نظامی این کشور ۷۵٪ رشد کرده و به بالاترین مقدار خود یعنی ۹۰/۳ میلیارد دلار رسیده است. به دلیل افت قیمت نفت و در پی آن کاهش بودجه کشور، هزینه‌های نظامی عربستان ۲۹٪ در سال ۲۰۱۶ افت کرد. این مقدار دوباره به ۹/۲ درصد در سال ۲۰۱۷ رشد داشته و به ۶۹/۴ بیلیون دلار که برابر با ۱۰٪ از تولید ناخالص داخلی این کشور بوده رسیده است. در مقایسه با ۱۵ کشور برتر هزینه‌کننده در بخش نظامی می‌توان گفت که به جز عربستان، هیچکدام از آن‌ها بیش از ۴/۲٪ از تولید ناخالص داخلی خود را به

بخش نظامی اختصاص نداده‌اند. در سال ۲۰۱۷ سرانه هزینه نظامی عربستان نسبت به هر کشور دیگری بیشتر بوده است (Report Sipri, 2018). آخرین نمونه تقویت بنیه نظامی و دفاعی، قرارداد ۱۱۰ میلیارد دلاری با آمریکا است، که در سفر ترامپ به عربستان نهایی شد. این آمار به همراه تحلیل‌های مختلف نشانگر جهت‌گیری و تلاش عربستان برای حفظ و ارتقای قدرت نظامی و تغییر موازنه در این عرصه است.



نمودار (۲): مقایسه هزینه‌های نظامی ایران و عربستان از ۱۹۹۸ تا ۲۰۱۷ (Report Sipri, 2018).

راهبرد دوم، موازنه‌سازی برون‌گرا در قالب اتحاد و ائتلاف‌سازی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و شکل دادن به تعاملاتی خاص در جهت مهار و موازنه‌سازی در برابر ایران است (Feierstein, 2017: 3). در این راستا و در جریان تحولات بهار عربی، ایجاد ائتلاف منطقه‌ای گسترده به رهبری خود برای مقابله با ایران را دنبال نموده است. اما مهم‌تر از همه، تداوم شراکت راهبردی عربستان با آمریکا، بعنوان اصلی‌ترین عاملی است که به ریاض در شکل‌دهی به موازنه و مهار بازیگران رقیب کمک می‌کند. نزدیکی بیشتر عربستان به آمریکا در دوره ترامپ و تعاملات نزدیک بین دو کشور با تلاش‌های بن‌سلمان قابل توجه بوده است. در این دوران، روابط ویژه‌ای بین آن‌ها ایجاد شده و عربستان با اعطای امتیازات مختلف توانسته آمریکا را تا حد زیادی با اهداف و مطلوبیت‌های منطقه‌ای خود همراه سازد (اسدی، ۱۳۹۷: ۴۱). ضمن اینکه در حال شکل‌دهی به دور جدیدی از تعاملات و همکاری‌ها با اسرائیل در برابر ایران است. مسئله‌ای که رهبران اسرائیلی و سعودی بعنوان منافع مشترک در قبال تهدید و نفوذ منطقه‌ای ایران عنوان می‌کنند و انواع جدیدی از تعاملات ولو غیر رسمی بین دو طرف در این راستا مشهود بوده است.

در چارچوب این راهبردهای دوگانه، سعودی‌ها تلاش کرده‌اند تا به سه هدف عمده خود برسند؛ نخست، توازن قدرت منطقه‌ای را با جنگ نیابتی دوستان تکفیری خود در عراق، لبنان، سوریه و یمن علیه جمهوری اسلامی ایران برهم زنند؛ دوم، مانع از سقوط متحدان منطقه‌ای خود و به تبع - گسترش نفوذ ایران شوند و سوم اینکه، تهدید تغییرات انقلابی در منطقه را از ریاض دور کنند. در این میان، بهره‌گیری از سازوکارهای ائتلاف‌سازی، تصاعد بحران و جنگ نیابتی به منزله بخشی از فرایند سیاست‌گذاری عربستان در راستای موازنه در برابر ایران اختیار شده است.

انتخاب این راهبردها حاکی از آن است که ریاض چندان از الگوی نظم مبتنی بر توازن قوای خاورمیانه راضی نبوده و به دنبال ایفای نقشی برتر در تحولات منطقه‌ای است. در این چارچوب رسیدن به این مهم را در پرتوی سیاست تضعیف قدرت راهبردی ایران و در نهایت حذف این کشور از نظم‌سازی منطقه‌ای را نیز دنبال می‌کند. اما شاهد آن هستیم که سعودی‌ها برای موازنه‌سازی مؤثر در منطقه و بخصوص در برابر ایران با محدودیت‌های قابل توجهی نیز مواجه بوده‌اند و ایران بعنوان اصلی‌ترین بازیگری که ریاض آن را بعنوان رقیب و تهدید اصلی تلقی می‌کند، به خوبی توانسته در حوزه‌های گوناگون منطقه، از جمله؛ عراق، لبنان، سوریه و یمن، حضور و نفوذ بالایی داشته باشد، که این عامل خود تلاش عربستان را برای مهار ایران دشوار و پیچیده کرده است.

الگوی یک‌جانبه‌گرایی در روابط ایران و عربستان: مرور تحولات اخیر حاکی از تداوم پیروزی‌های ایران بر رقبای منطقه‌ای، از جمله عربستان برغم راهبرد مانع تراشی آمریکا و غرب در قبال ایران است. در جریان این رویدادها نیز دومینوی شکست‌های عربستان و متحدان غربی‌اش ادامه یافته و سقوط مبارک در مصر و علی عبدالله صالح در یمن و تداوم قیام حوثی‌ها بعنوان متحدان تهران، ضربه جبران‌ناپذیری بر منافع ریاض در منطقه وارد کرد. علاوه بر این، در بحران سوریه هم برغم حمایت‌های همه‌جانبه سعودی‌ها، ایران دست برتر را در معادلات منطقه در اختیار دارد (Gause, 2014: 16-17). اوضاع بگونه‌ایست که بدون حضور ایران، نمی‌توان مناسبات منطقه‌ای را در جهت مناسبی به پیش برد. از همین‌رو، پذیرش این اقتدار از سوی عربستان به خاطر ترس از نفوذ شیعیان و قدرت‌یابی آن‌ها در سطح منطقه، غیر قابل تحمل شده است، بازتاب این نوع از تحمل‌ناپذیری را می‌توان در سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه این کشور در سال‌های اخیر مشاهده کرد. در راستای این سیاست، سعودی‌ها تلاش کرده‌اند تا با فشار بر دیگر کشورها (از جمله تهاجم نظامی به یمن و همچنین تحریم قطر) رویکرد یک‌جانبه‌گرایی در سطح منطقه را جایگزین الگوی موازنه‌گرایی استراتژیک با ایران کنند. این استراتژی کلان نه بر مبنای همکاری مبتنی بر اجماع در داخل منطقه، بلکه بر مبنای عمل یک‌جانبه و قدرت قهرآمیز این کشور و به صورت بازی با حاصل جمع صفر ایجاد شده است.

آنچه که در مورد تحرکات امنیتی عربستان در خور توجه بوده، رویکرد یک‌جانبه‌گرایی این کشور در تحولات اخیر است، که به دکترین بن‌سلمان معروف شده است. انتخاب این دکترین، تمایلات یک‌جانبه‌گرایانه عربستان را در قبال تحولات منطقه دوچندان ساخت. طوری که به منظور حفظ منافع داخلی و منطقه‌ای آن، اتخاذ یک رویکرد یک‌جانبه‌گرا و در بستر الگویی تهاجمی در راستای تحولات خاورمیانه را شاهد هستیم. در راستای این الگو، رویکرد ریاض بگونه‌ای سابقه‌ای علیه تهران تهاجمی‌تر شد. او نه تنها روابط سیاسی خود را با ایران قطع کرد، بلکه رویاروی همه‌جانبه با ایران به مهم‌ترین اولویت سیاست‌خارجی این کشور تبدیل شد.

در این زمینه با اقدامات مختلفی چون کارشکنی در لغو تحریم‌های اقتصادی جامعه بین‌المللی علیه ایران در دوران پس‌ابرجام، نیز تلاش کرده تا فشارهای اقتصادی علیه ایران تشدید یابد. عربستان حتی با اعلام صریح بن‌سلمان مبنی بر کشاندن جنگ به داخل ایران، به تحولات داخلی و ایجاد ناآرامی و اغتشاشات اجتماعی در جامعه ایران از طریق جریان‌های سلفی وابسته روی آورد. علاوه بر این، با تعیین اولویت تقابل با ایران، و با پیدایش منافع مشترک اسرائیلی-سعودی، تلاش

مشترک این دو بازیگر برای مهار ایران نیز افزایش یافت. مجموعه این تحولات سیاست منطقه‌ای عربستان نشان‌دهنده آغاز دور جدیدی در سیاست خارجی این کشور با اتخاذ رویکردی یک‌جانبه‌گرا و در بستر الگویی تک‌خطی در راستای مقابله با ایران است (جاودانی‌مقدم و حریرفروش، ۱۳۹۷: ۵۴). اما با این وجود برغم تمایلات و سیاست‌های یک‌جانبه و تک‌خطی عربستان در تقابل با ایران در دو سطح شبه‌جزیره عربی و جهان عرب، ریاض در سطح خاورمیانه با حضور بازیگر قدرتمند منطقه‌ای همانند ایران، نتوانسته تمایلات برتری‌جویانه خود را عملی کند. درحقیقت، این تهران است که توانسته با الگوی یک‌جانبه‌گرایی نرم و بکارگیری ابزارهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و یا حتی نظامی - امنیتی در راستای پیشبرد اهداف خود به نفوذ بالایی در خاورمیانه دست یابد (Hartmann, 2016: 5). بر این اساس، هر چند برتری‌جویی در خاورمیانه در قالب‌آرمانی و ایدئال‌های کلان سیاست منطقه‌ای ریاض مطرح است، اما رویدادهای پس از بیداری اسلامی حاکی از آن است که این کشور در عمل نتوانسته به این هدف خود برسد و برای جبران شکست‌های اخیر در برابر ایران، صرفاً سیاست موازنه‌سازی در دستور کار رهبران آن‌ها قرار گرفته است.

الگوی نهادگرایی در روابط ایران و عربستان: یکی از بازیگران که تأثیرات شایان توجهی در عرصه تحولات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دارد، عربستان سعودی است. به گونه‌ای که به هیچ وجه نمی‌توان واقعیت‌های مربوط به عناصر قدرت و پیامدهای رفتاری آن را در منطقه و امنیت خاورمیانه نادیده گرفت (Alexander, 2011: 29). این کشور فضای استراتژیک سیاست خارجی خود را از سه حلقه نهادی مهم؛ شورای همکاری خلیج فارس، اتحادیه عرب، و سازمان همکاری اسلامی، در منطقه تشکیل داده است (مسعودنیا و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۳۸). عضویت کشوری همانند عربستان بعنوان عضو اصلی این نهادها، بر نقش و عملکرد آن‌ها تأثیرات فراوانی داشته است. به نحوی که با داشتن حمایت کشورهای عربی و اسلامی، عملاً به یکی از عناصر اصلی این سازمان‌ها درآمده است و بر این اساس توانسته حمایت بازیگران بسیاری را در پشتیبانی از سیاست‌ها و رویکردهای خود در منطقه داشته باشد. علاوه بر ظرفیت نهادسازی منطقه‌ای، این کشور با ارتقای جایگاه و اعتبار خود در سطح جهانی، توانسته است در سازمان‌های بین‌المللی، حمایت بازیگران بسیاری را در پشتیبانی از سیاست‌ها و رویکردهای خود در منطقه داشته باشد. نمونه بارز آن نهادهایی چون سازمان ملل است که به دلیل نفوذ اقتصادی بالایی که عربستان در آن دارد، عملاً این سازمان به ابزاری در دست آن‌ها جهت رسیدن به خواسته‌هایشان تبدیل شده است. در این میان سازمان ملل پیشتر با انتشار گزارشی، عربستان و متحدانش در جنگ یمن را در فهرست سیاه ناقضان حقوق کودکان قرار داد، اما به دلیل

تهدید ریاض به قطع کمک‌های مالی و فشار گسترده دیپلماتیکی، دبیرکل سازمان ملل وادار شد نام عربستان را از این فهرست حذف کند. اینگونه اقدامات به‌خوبی بیانگر این مهم است که عربستان تلاش می‌کند تا با استفاده از نهاد سازمان ملل، پوشش قانونی برای اقدامات خویش در سطح بین‌الملل را فراهم آورد.

استفاده ابزاری از این نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی به دو دلیل ثمره بسیاری را برای آل سعود به همراه دارد؛ نخست آن که ظرفیت نهادی این سازمان‌ها به تحركات عربستان مشروعیت می‌بخشد و در نتیجه، مشروعیت عمل آن بیش از تحركات یک‌جانبه این کشور خواهد بود. دوم اینکه، چنین وضعیتی وابستگی امنیتی و سیاسی اعضای این نهادها را به عربستان به عنوان عضو پرنفوذ این ارگان‌ها می‌افزاید؛ بویژه به عربستان امکان کنترل تکروی‌های اعضاء را می‌دهد (احمدیان و زارع، ۱۳۹۰: ۸۶).

بنابراین، ظرفیت نهادهای مذکور به عربستان این امکان را داده تا با استفاده از این الگو بنیه‌های لازم برای محدودسازی قدرت منطقه‌ای ایران و شکل‌گیری الگوی مقابله همه‌جانبه با این کشور را فراهم سازد. در این زمینه عربستان که از قدرتیابی ایران پس از ظهور دولت شیعی در عراق و تحولات خاورمیانه پس از بیداری اسلامی و توافق هسته‌ای برجام به شدت نگران شده، با استفاده از این پتانسیل نهادی، اقدامات تبلیغاتی و عملیاتی وسیعی را در مقابله با تهران در دستور کار قرار داده است. به گونه‌ای که با به‌کارگیری دیپلماسی عمومی و نقش مؤثر خود در سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، درصدد امنیتی کردن اقدامات ایران و کاهش توانمندی‌های استراتژیک آن، با استفاده از الگوی نهادگرایی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی برآمده است. لذا به نظر می‌رسد با توجه به قدرتیابی بیش‌ازپیش جمهوری اسلامی ایران و تأثیرگذاری این کشور در معادلات منطقه‌ای، سعودی‌ها بیشتر در پی ایجاد توازن قدرت در برابر ایران با استفاده از ظرفیت این نهادها بوده و تلاش خواهند کرد تا از طریق سازمان‌ها و نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی، جهت ائتلاف‌سازی و مشروعیت اقدام علیه ایران عمل کنند.

الگوی ائتلاف‌گرایی در روابط ایران و عربستان: با بروز تحولات بیداری اسلامی و تغییر موازنه قدرت به سود ایران، تغییرات ساختاری وسیعی در سطوح سیاسی-امنیتی خاورمیانه به وجود آمد. یکی از بازیگرانی که در بحبوحه این رویدادها به شدت در موضع نا آرامی قرار گرفت، عربستان بود که بدلیل ظرفیت انقلابی بیداری اسلامی از یک‌سو، و تلاش‌های ایران برای تحکیم و تقویت دستاوردهای انقلاب اسلامی از سوی دیگر، موجب شد تا این کشور از حالت انفعالی خارج

شده و تلاش‌هایی را در جهت شکل‌دهی به ائتلافی گسترده در جهت ایجاد وزنه تعادلی در برابر تهدیدات ناشی از نفوذ گسترده تهران دنبال کند. در این راستا برای آنکه بتواند رقیب سنتی خود را در موضع ضعف قرار دهد، در رویکرد سیاست خارجی جدید خود ضمن ایجاد ائتلاف‌های منطقه‌ای (حتی روابط پنهانی با اسرائیل) و فرامنطقه‌ای، بطور مستقیم به بحران سوریه و یمن ورود کرد تا از این طریق با دور کردن تحولات از منطقه خلیج فارس، بتواند با ایجاد تغییری هدفمند در این کشورها، توازن از دست رفته را در برابر ایران بازیابد.

علاوه بر این، ائتلاف‌سازی فرامنطقه‌ای، نیز یکی دیگر از سیاست‌های سنتی عربستان محسوب می‌شود که در دهه‌های اخیر عمدتاً با محوریت آمریکا و با شدت بیشتری پیگیری شده است (سمیر و دیگران، ۱۳۹۶: ۳۱). این ائتلاف‌سازی، پس از سپری شدن دوره پرتنش روابط دو کشور در زمان اوباما، بار دیگر در دوران ترامپ از سر گرفته شد. هرچند ترامپ با قراردادهای هنگفتی که با عربستان منعقد می‌کند، بیشتر بدنبال اهداف تجاری و اقتصادی مدنظر خود است، اما سعودی‌ها انتظار دارند در ازای این قراردادهای کلان، حداقل از حمایت معنوی آمریکا برای مقابله با ایران برخوردار باشند (نورعلی وند، ۱۳۹۶: ۲۵-۲۶). در راستای این سیاست، سعودی‌ها در طول سالهای اخیر تلاش داشته‌اند تا با استفاده از این الگوی ائتلافی، در سطوح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، سیاست‌های خویش را در جهت محدودسازی قدرت ایران در منطقه و جهان اسلام دنبال نمایند.

در مقابل، ایران که همواره در پی دستیابی به راه‌هایی بوده تا نظم موردنظر ائتلاف محور سعودی-آمریکایی در منطقه را به چالش بکشد، به سمت شکل‌دهی به اتحادها و ائتلاف‌های جدید سوق داده شد. هم‌زمان ایران با شیوه‌های متفاوت به شکل‌گیری اتحاد بین دولتی قدرتمندی با حزب بعث سوریه روی آورد، که نه بر مبنای ارزش‌های واحد دو کشور؛ بلکه بر مبنای دشمنان مشترکی همانند اسرائیل و آمریکا بنیان نهاده شد (Pierret, 2013:20-23). همچنین، تهران برای تثبیت راهبرد ضد سلطه و حل مشکل امنیتی که بوسیله آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن در سالهای اخیر ایجاد شده بود، به همکاری صلح‌آمیز و ائتلاف با نیروهای ضد هژمون در سطوح دولتی و غیردولتی روی آورد. با بروز تحولات عربی، مسئله چگونگی روابط با دولت‌ها از جمله؛ با دولت مصر و قطر، و همچنین مدیریت بحران سوریه و هم‌زمان حفظ جریان مقاومت، در سیاست منطقه‌ای ایران در اولویت قرار گرفت. در این راستا و در جهت گفتمان ضد هژمونیک و مقاومت خود، دو راهبرد عمده سیاست نگاه به شرق و ائتلاف جنوب را با هدف ایجاد اتحاد و ائتلاف با دولت‌های منطقه‌ای و

فرمانطقه‌ای، بمنظور رفع تهدیدهای امنیتی از راه حضور مؤثر و فعال در مسائل سیاسی-امنیتی منطقه را دنبال کرده است (نظامی‌پور و همکاران، ۱۳۹۵: ۳-۲).

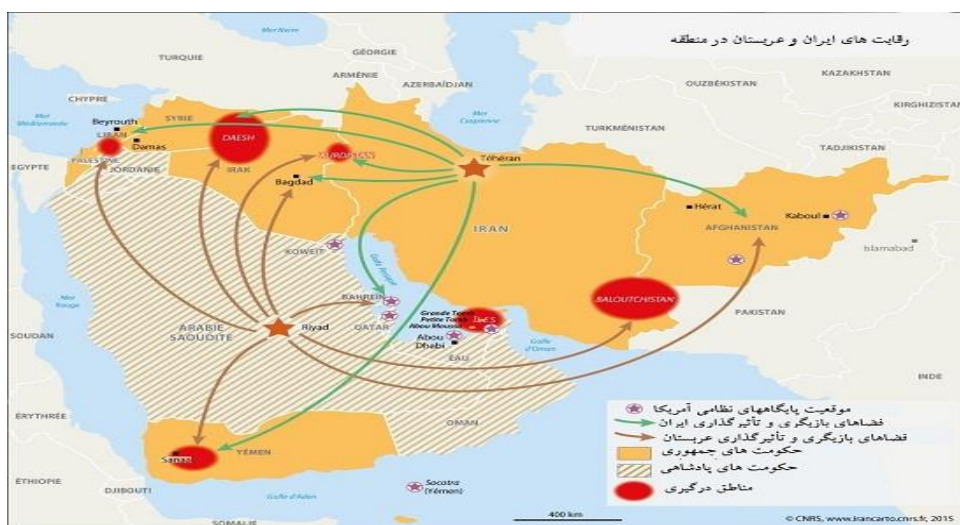
در شرایط جدید، هدف اصلی سیاست ایران ایجاد تعادل میان افزایش همکاری با دولت‌ها بر مبنای ایجاد یک ائتلاف منطقه‌ای از یکسو، و مهار تهدیدات بر مبنای حفظ جریان مقاومت از سوی دیگر قرار گرفته است. این تحول، سیاست منطقه‌ای ایران را در روابط با دیگر کشورها برای مدیریت بحران مسائل منطقه‌ای از جمله تحولات اخیر منطقه تقویت کرده است.

۴. الگوهای رفتاری ایران و عربستان در مدیریت منازعات منطقه‌ای

بطور کلی تحولات عمده در خاورمیانه را می‌توان محور تغییر در موازنه قوا میان دو قطب قدرت منطقه‌ای؛ یعنی ایران و عربستان دانست. این رویدادها، همراه با جابجایی قدرت سیاسی رهبران در منطقه، نه تنها منجر به ایجاد خلاء قدرت میان آن‌ها شد، بلکه زمینه‌ساز دگرگونی‌های بنیادی‌تری در حوزه امنیت را فراهم نموده، و بر معادله قدرت و موازنه منطقه‌ای خاورمیانه تأثیرات فراوانی گذاشته است (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۱: ۳۵).

در جریان این رویدادها، تهران و ریاض قلمروهای ژئوپلیتیک خاصی را برای خود تعریف کرده‌اند، بگونه‌ای که شاخص‌ها و مناسبات ژئوپلیتیک جنگ سرد میان آن‌ها حاکم بوده، و هرکدام سعی در به چالش کشیدن قدرت دیگری و محدودکردن حوزه نفوذ رقیب را دنبال کرده است. نشانه‌های چنین رویکردی را می‌توان در گسترش بحران در نظام ژئوپلیتیک جدید و با محوریت منازعات نامتقارن میان آن‌ها مشاهده کرد (Arango & Fahim, 2014: 15).

این منازعات در نتیجه حوادث بیداری اسلامی و به خصوص تحولات مربوط به عراق، لبنان، بحرین، سوریه و یمن، تشدید شده و در نهایت منجر به الگوهای رفتاری خصمانه‌ای در قالب دشمنی‌های سیاسی-نظامی و جنگ‌های نیابتی شده است.



منبع: (سایت خبری تابناک)

با توجه به چنین فرآیندی، در این بخش قصد بر آن است تا الگوهای رفتاری ایران و عربستان در مدیریت تحولات کشورهای مذکور را از منظر تئوری مدیریت بحران مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم.

تحولات عراق: از دیدگاه نگارنده، شکل‌گیری ساختار نظام سیاسی جدید عراق و حضور حداکثری شیعیان در رأس قدرت، در ژئوپلیتیک منطقه تغییر حاصل شد به نحوی که جمهوری اسلامی در راستای این سیاست، الگوی کلی مدیریتی خود را در قبال بغداد از «امنیت‌سازی» به «فرصت‌سازی» تغییر داده است. فرصتی که باعث شد تا تهران به بسط تحکیم مبانی هویتی- قدرتی خود در جغرافیایی سیاسی منطقه بپردازد. ایران علاوه بر تلاش برای افزایش قدرت نسبی خود در این ساختار نوین، در نظر دارد تا با استفاده از الگوی ائتلافی در جریان تحولات این کشور، موازنه نیروهای داخل عراق را هرچه بیشتر به نفع گروه‌های شیعی متحد خود، و به ضرر جنبش‌های سلفی- تکفیری که مستقیماً از سوی عربستان تغذیه می‌شوند، مدیریت کند. بر همین اساس از بهار ۲۰۱۴ که تروریست‌های تکفیری داعش طی حمله‌ای گسترده و همه‌جانبه، بخش‌های وسیعی از خاک عراق را به اشغال خود درآوردند، تهران تلاش نمود تا با کمک‌های همه‌جانبه به دولت و نیروهای شیعی این کشور، گام به‌گام موازنه‌ای را که به ضرر شیعیان تغییر یافته بود، بازگرداند. در راستای این اقدام با تشکیل ائتلافی منطقه‌ای متشکل از نیروهای محور مقاومت سعی در ایجاد موازنه و مهار قدرت عربستان و نیروهای سلفی تحت حمایت آن؛ که به منظور پیشبرد اهداف منطقه‌ای ریاض عمل می‌نمایند، را در دستور کار قرار داده است.

تهران علاوه بر اتخاذ راهبردهای نظامی در جریان بحران عراق، اقدامات سیاسی-اقتصادی متعددی را نیز در جهت مدیریت تحولات این کشور و در راستای منافع بلندمدت خود در بغداد و به تبع آن در سراسر خاورمیانه در پیش گرفته است. برقراری روابط صمیمانه با دولت عراق، ارتباط نزدیک با گروه‌های سیاسی و مدنی بویژه شیعیان و کردها، فعالیتهای گسترده اقتصادی و زیربنایی، و ارتباطات مذهبی-فرهنگی با نخبگان و توده مردم این کشور، از مجموع اقداماتی است که بمثابة الگوی قدرت هوشمند ایران در عراق تعبیر می‌شود (جوادی ارجمند، ۱۳۹۳: ۷۸۹-۷۸۵). چنین راهبردی همواره بر مبنای ایجاد موازنه داخلی و منطقه‌ای علیه نیروهای تحت حمایت عربستان در این کشور استوار بوده است.

در طرف مقابل، الگوی رفتاری سعودی‌ها نشان می‌دهد که اولویت و هدف مهم‌تر آن‌ها در عراق، تلاش برای جلوگیری از تثبیت ساختار سیاسی جدید بغداد و برهم خوردن موازنه قدرت منطقه‌ای به نفع رقبای عربستان در منطقه بوده است. بر این اساس، مقامات سعودی تلاش کرده‌اند تا از تنش‌های شیعی-سنی بعنوان عرصه‌ای برای بسیج افکار عمومی و توده‌های داخلی در جهت حمایت از سیاست-خارجی خود استفاده کنند. این رویکرد که از ملاحظات استراتژیک عربستان در خصوص موازنه قدرت منطقه‌ای در برابر ایران ناشی می‌شود، به تساهل سعودی‌ها در زمینه ورود جنگجویان خود به عراق و حمایت از شورشیان داعش منجر شده است (اسدی، ۱۳۸۹: ۲). از منظر سعودی‌ها نزدیک شدن بیشتر دولت عراق به ایران می‌تواند زمینه پررنگ شدن گفتمان انقلابی ایران که مبتنی بر حکومت اسلامی با محوریت مردم است، را فراهم کند. بنابراین، آمل نهایی استراتژیک ریاض در مدیریت بحران تحولات نوین عراق، به چالش کشیدن هژمونی سیاسی شیعیان در ساختار سیاسی بغداد با استفاده از الگوی موازنه‌ای و در نتیجه تغییر موازنه به سود خویش و به ضرر شیعیان متحد ایران است. در این راستا تلاش می‌کند تا در سه محور؛ گسترش نفوذ خود، تلاش برای مقابله با نفوذ تهران و در نهایت ایجاد توازن، در صحنه سیاسی عراق در برابر جمهوری اسلامی ایران موازنه‌سازی نماید.

تحولات لبنان: الگوی رفتاری ایران در مدیریت تحولات لبنان به نحوی بوده که تلاش کرده تا با دسترسی به موقعیت ژئواستراتژیک سوریه، به جوامع شیعی لبنان با هدف افزایش حمایت انسانی و مالی دسترسی یابد، تا حزب‌الله را به عنوان مهم‌ترین متحد غیردولتی خود در خاورمیانه تبدیل نماید. در راستای این هدف، با ائتلاف همه‌جانبه با این گروه، به رشد بیشتر این سازمان سیاسی در درون لبنان کمک فراوانی کرده، به گونه‌ای که با رویکردی فرهنگی و ایدئولوژیک به رابطه‌اش با گروه‌های شیعی در لبنان نگاه کرده و در کنار این راهبرد، منافع سیاسی و نظامی خویش را هم پیگیری کرده است (ذوالقدر و نظری، ۱۳۹۴: ۱۲۷-۱۳۰). در این راستا، با قابلیت ائتلاف با حزب‌الله توانسته به خوبی عمق استراتژیکی خود را در حوزه شامات افزایش دهد.

به همین دلیل، عربستان احساس می‌کند که ائتلاف ایران و حزب‌الله در شرق مدیترانه علاوه بر این که باعث شده تا توازن درونی لبنان به نفع ایران دگرگون شود، بلکه مواضع تهران را در خصوص کشمکش اعراب و اسرائیل هم نیز تحت‌تأثیر قرار داده و ایران به نحو مطلوبی توانسته با ائتلاف با حزب‌الله، سوریه و حماس، برای ممانعت از پیشبرد فرایند (باصلاح) صلح اعراب و اسرائیل برنامه‌ریزی کند. بر این مبنا، تحولات لبنان کانونی شد تا عربستان بتواند معادلات قدرت در حال شکل‌گیری را دگرگون کرده و در برابر نظم ایجاد شده با محوریت ایران، موازنه‌سازی کند (موسوی، ۱۳۹۱: ۶۷-۶۵). در این رابطه ریاض تلاش می‌کند تا با استفاده از ابزارهای نظامی و مالی وسیع در سطح منطقه، حزب‌الله را تضعیف و سوریه را از این محور جدا کند. با این عمل عربستان امیدوار است که نقش ایران نیز در منطقه کاهش یافته و در مقابل، فرصت برای نقش‌آفرینی عربستان در مسائل لبنان و فلسطین افزایش یابد. این الگوی موازنه‌ای عربستان در لبنان، نشأت گرفته از نقشی است که در چارچوب استراتژی موازنه‌سازی غربی-عربی و در سطح منطقه‌ای بر عهده گرفته و همواره سعی دارد تا در چارچوب این استراتژی و در سطح سیاسی و افکار عمومی عربی با تشکیل جبهه منطقه‌ای علیه تهران موازنه‌سازی کرده و تهدید ایران را جایگزین «تهدید اسرائیل» کند. این الگوی موازنه‌ای عربستان بدلیل ملاحظات بخشی از کشورهای عربی و رویکرد متفاوت آنها به امنیت و نظم منطقه‌ای، و همچنین تحولات لبنان و چگونگی رویکرد ایران و حزب‌الله در قبال جبهه‌بندی مذکور، با چالش‌های عمده‌ای مواجه بوده است (اسدی، ۱۳۸۹: ۲۸-۲۵). طوری که تحولات لبنان به وضوح نشان داد که توازن-سازی در مقابل حزب‌الله با ایجاد گروه‌های شبه‌نظامی نمی‌تواند باعث دگرگونی شرایط شود. نمونه آن توافق نامه «دوحه» است که برغم تلاش عمده بازیگران مختلف در جهت خلع سلاح یا حداقل محدود ساختن استفاده حزب‌الله از توان نظامی، با شکست مواجه بوده است.

تحولات بحرین: از دیدگاه جانر در کتاب خود تحت عنوان "عربستان سعودی و ایران"، تحولات بیداری اسلامی در بحرین دستاویزی شد تا هر دو کشور شمال و جنوب خلیج فارس، زورآزمایی جدیدی را به صورت نیابتی (دیدگاه نویسنده) در این کشور آغاز کنند. در این میان اگرچه تنش میان تهران و ریاض به سطح درگیری نظامی کشیده نشد، اما آن‌ها برای افزایش قدرت و نفوذ خود در بحرین به جنگ تبلیغاتی، رسانه‌ای و دیپلماتیک شدیدی علیه یکدیگر متوسل شدند (Jahner, 2012: 46).

الگوی رفتاری جمهوری اسلامی ایران در جریان بحران بحرین بر این رویکرد مدیریتی استوار بوده تا با استفاده از ابزارها و شیوه‌های در دسترس خود، در حمایت از گروه‌های مخالف و توقف رویکرد

سرکوب‌گرانه حکومت بحرین و حضور نیروهای سعودی در این کشور موازنه‌سازی کند. در این میان با افزایش قدرت و نفوذ خود در بحرین به جنگ تبلیغاتی، رسانه‌ای و دیپلماتیکی شدیدی علیه عربستان متوسل شده است. بکارگیری ابزارهای تبلیغاتی و رسانه‌ای در جهت محکوم کردن حکومت آل خلیفه و به نمایش گذاشتن اعتراضات مردمی، برگزاری راهپیمایی‌ها و تجمعات در اعتراض به اقدامات آل خلیفه و آل سعود، و اقدامات نمادین اعتراضی در ایران و حتی سایر کشورهای منطقه، همچنین اقدامات سیاسی و دیپلماتیک؛ همانند نوشتن نامه به دبیرکل سازمان ملل و رایزنی با مجامع بین‌المللی نظیر سازمان همکاری اسلامی، در این خصوص قابل اشاره است (رستمی و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۲۴).

در سوی دیگر این منازعه، الگوی رفتاری عربستان در بحرین نشان می‌دهد که تلاش کرده است تا با رویکرد ایجابی و تک‌خطی، حکومت آل خلیفه در بحرین را به عنوان یک دوست و متحد خود معرفی کند، و با تمامی ابزارهای سیاسی، نظامی و مالی، مانع تحقق خواسته‌های مشروع مردمی بحرین شود. با این هدف که از سقوط حکومت آل خلیفه بعنوان متحد هویتی ریاض جلوگیری کند. چرا که سقوط رژیم آل خلیفه به دلیل نزدیکی جغرافیایی آن به مناطق شیعه‌نشین، به مثابه شکستی سنگین و حیثیتی و از دست دادن یکی از متحدان کلیدی برای حکومت عربستان قلمداد می‌شود (Teitelbaum, 2011: 2). از این حیث عربستان در راستای دکترین تک‌خطی و یکجانبه‌گرایانه خود، در اقدامی پیش‌دستانه و همراه با سکوت تأییدگونه مجامع بین‌المللی، به مداخله نظامی آشکار در بحرین روی آورد، و در ۱۴ مارس ۲۰۱۱ با ۱۵۰۰ نیروی نظامی که یک سوم آن‌ها را سربازان اماراتی تشکیل می‌دادند؛ تحت عنوان نیروی «سپر جزیره» وارد خاک بحرین شد (Benjamin, 2016: 159). در راستای این الگو، حکام سعودی تلاش داشته‌اند تا تسلط و کنترل جریان‌های سیاسی-امنیتی در بحرین را مهار کنند. ضمناً، آن‌ها با مطرح کردن این تحولات بعنوان یک تهدید فوری، قصد دارند تا به صورت موفقیت‌آمیزی بسیج افکار عمومی داخلی کشور و ایجاد وحدت رویه استراتژیک را دنبال کرده و در نهایت از اشاعه سریع ناآرامی‌ها به درون کشور خود جلوگیری کنند. در حقیقت ریاض با اتخاذ این راهبرد تک‌خطی و یکجانبه‌گرایانه علاوه بر اینکه درصدد افزایش قدرت نسبی خود در برابر جمهوری اسلامی است، بلکه طرح اتحاد با بحرین را راهی برای حراست از نظام‌های پادشاهی خلیج فارس و مقابله با تغییر موازنه و تعادل قوا در خاورمیانه ضروری می‌داند.

تحولات سوریه: به نظر می‌رسد الگوی رفتاری ایران در مدیریت بحران سوریه نشأت گرفته از نگاه راهبردی تهران به تحولات دمشق است. به گونه‌ای که سوریه به منزله سپر و ضربه‌گیری استراتژیک، در جهت پروژه افزایش قدرت و نفوذ ایران در آسیای جنوب‌غربی است. علت حساسیت

ایران نسبت به این موضوع آن است که سوریه متحد نزدیک تهران در منطقه و دروازه اتصال آن به نمایندگانش در حماس و حزب‌الله است. از اینرو، سقوط سوریه، عمق استراتژیک ایران را شدیداً تضعیف کرده و محور مقاومت در لبنان و حماس را بشدت تحت‌تأثیر قرار خواهد داد. لذا، الگوی رفتاری ایران در بحران سوریه بگونه‌ای بوده است که با همراهی ائتلاف محور مقاومت توانسته نظام سوریه را در مقابل تهدیدات ائتلاف محور محافظه کار منطقه حفظ کرده و حتی در این راستا، روسیه را بعنوان بازیگری فرمانطقه‌ای و در جهت منافع محور مقاومت وارد عرصه ائتلافی خود کند.

در نتیجه این راهبرد، حضور ایران، حزب‌الله و روسیه در جنگ سوریه باعث دور شدن عربستان از اهداف مورد نظر خود شده و سوریه بیش از گذشته به ایران و حزب‌الله نزدیک‌تر شده است. از طرف دیگر، نیروهای طرفدار بشار اسد نیز با کمک حزب‌الله لبنان توانسته‌اند، ضمن پیش‌روی به سمت شرق سوریه، خود را به نیروهای مقاومت شیعه عراقی مورد حمایت تهران برسانند (درج و امام‌جمعه زاده، ۱۳۹۷: ۱۰۱). این وضعیت باعث شده تا ایران موقعیت خود را در ایجاد یک مسیر امن از عراق به سوریه تا لبنان را فراهم کرده و به موفقیت‌های راهبردی عمده‌ای در منطقه دست یابد.

در سوی دیگر این تحولات، عربستان قرار دارد که بطور مشخص تحولات سوریه را از دریچه رقابت‌های منطقه‌ای با ایران می‌بیند. از این رو همزمان با ورود گسترده بازیگران خارجی در بحران سوریه، فرصت را مناسب می‌بیند تا با استفاده همزمان از دو الگوی کلی مدیریت بحران؛ یعنی ائتلاف با دیگر قدرت‌ها و همچنین موازنه‌سازی در برابر ایران، به نقش‌آفرینی در سوریه بپردازد (Al-Tamini, 2014: 8). در این راستا، در ائتلاف با رویکرد غربی-عربی و همچنین با حمایت از گروه‌های معارض در سوریه، سعی دارد تا ضمن خارج کردن برگ برنده از دست ایران، و حذف نقش منطقه‌ای سوریه، موازنه محور مقاومت را تضعیف ساخته و فضا را به نفع خود مدیریت کند.

در حقیقت عملکرد سعودی‌ها در بحران سوریه بگونه‌ای بوده که تلاش کرده‌اند تا حتی‌الامکان توازن جدیدی از قوای سیاسی و مذهبی در منطقه ایجاد کنند تا بتوانند در مقابل محور شیعه و ایران که به اعتقاد آن‌ها پس از سقوط صدام به شدت تقویت شده است، ایستادگی کنند (درج و امام‌جمعه‌زاده، ۱۳۹۷: ۸۷). لذا از این مقطع به بعد شاهد آن هستیم که حاکمان آل‌سعود با همراهی امریکا و رژیم صهیونیستی به اتخاذ یک رویکرد خصمانه در پی افزایش فشار بر ایران و - کاهش نقش و نفوذ آن در سوریه روی آورده‌اند (Fridman, 2011: 4)، تا بتوانند در مقابل جمهوری اسلامی ایران، موازنه‌سازی کنند.

تحولات یمن: بحران یمن از جمله مسائل چالش برانگیز منطقه خاورمیانه است، که بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای زیادی در جهت‌دهی به سمت‌وسوی تحولات آن دخالت دارند، از جمله بازیگران مؤثر منطقه‌ای در این بحران، ایران و عربستان هستند که همانند دیگر مناطق مورد اختلاف در خاورمیانه، کنش رفتاری متضادی را در قبال این تحولات از خود به نمایش گذاشته‌اند.

الگوی رفتاری ایران در مدیریت بحران یمن در درجه نخست، ایفای نقشی سازنده در تحولات این کشور؛ به منظور رفع چالش‌های موجود در جهت تفاهم گروه‌های سیاسی و در درجه دوم، حمایت از متحدان خود برای جلوگیری از خروج تحمیلی آنان از صحنه قدرت و آینده سیاسی یمن است. سیاست نخست، سبب می‌شود تا قدرت و جایگاه ایران در عرصه منطقه‌ای ارتقا یابد. این مسئله به خودی خود سیاست دوم، که افزایش وزن گروه‌های یمنی همسو با ایران است، را تقویت می‌کند. در واقع، دنبال کردن این رویکردها از طرف جمهوری اسلامی ایران یک برگ برنده‌ای برای تهران در عرصه منطقه‌ای و در تقابل با قدرت‌های رقیب؛ به‌ویژه عربستان است (میرزاده کوه‌شاهی، ۱۳۹۳: ۶۲). به همین دلیل تحولات یمن را در قالب نوعی از بیداری اسلامی ارزیابی کرده و پیروزی جنبش انصارالله در تحولات میدانی یمن را عامل کاهش نفوذ غرب و وابستگان آن‌ها در منطقه می‌بیند. از اینرو، عملکرد تهران به نحوی بوده است که سیاست‌های عربستان در مدیریت تحولات یمن و به قدرت رساندن جریان‌های وابسته را با نگرانی دنبال کرده، و خواستار نقش‌آفرینی همه جریانات مذهبی و سیاسی در آینده سیاسی این کشور است. در این میان باید به نفوذ گسترده معنوی ایران در میان شیعیان زیدی و به ویژه جنبش حوثی‌ها در جهت مدیریت بحران تحولات یمن اشاره کرد (نجات و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۶۷)، که با حمایت و پشتیبانی از این جنبش به خوبی توانسته تا موازنه قدرت منطقه‌ای را به سود خویش و در جهت مخالف منافع عربستان مدیریت کند.

در طرف دیگر، الگوی رفتاری عربستان در مدیریت بحران تحولات یمن در هماهنگی و پیوند - کامل با رویکرد آمریکا در منطقه است. طوری که ریاض حتی اشتیاق و تمایل بیشتری از ایالات متحده برای تضعیف اراده مردم و تغییر وضع موجود در یمن دارد، زیرا یمن می‌تواند در آینده برخلاف خواست عربستان نقش محوری و مهمی در محور مقاومت به رهبری ایران داشته باشد. بر این اساس، نگاه استراتژیک خاصی نسب به تحولات این کشور دارد، که به نظر می‌رسد این نگاه استراتژیک بیشتر به موضع‌گیری ایران در قبال حوثی‌های یمن که دارای اشتراکات مذهبی با ایران هستند، برمی‌گردد (احمدی، ۱۳۹۴: ۸۰). این همسویی حوثی‌ها با ایران، تشدید نگرانی دولت سعودی از بر هم خوردن موازنه نیروها در منطقه؛ به‌ویژه در یمن و تسری خیزش‌های مردمی به درون عربستان را

بدنبال داشته است (سیفی و پورحسن، ۱۳۹۵: ۱۰۳-۱۰۲). از اینرو، این مسئله برای ریاض غیرقابل تحمل بوده و تمام تلاش خود را می‌کند تا علاوه بر جلوگیری از وقوع چنین ناآرامی‌هایی، از تبدیل انصارالله به الگویی همانند حزب‌الله لبنان جلوگیری کند. از این جهت علت ورود مستقیم عربستان به موضوع یمن و تلاش این کشور برای چینش عناصر دلخواه خود در ساختار قدرت در یمن را باید در چارچوب رقابت منطقه‌ای با ایران و درک آنان از ارتباط جمهوری اسلامی ایران با جریان‌های اسلام‌گرای منطقه دانست (خضری و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۸۳). بر همین اساس، عملکرد ریاض در بحران یمن صرفاً به شرکت در جنگ نیابتی علیه ایران و منافع این کشور بسنده نکرده و در راستای حذف جنبش انصارالله از قدرت سیاسی و همچنین با چینش جریان‌های هم‌سو در ساختار قدرت سیاسی یمن، با تشکیل ائتلافی از متحدان منطقه‌ای، مستقیماً وارد جنگ با نیروهای تحت حمایت ایران شده است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله بر مبنای روش تحلیلی الگوهای مدیریت بحران بوضوح توضیح داده شد که نوع الگوی رفتاری و نگرش سیاست خارجی ایران و عربستان، در فرآیند مدیریت منازعات منطقه‌ای، مبتنی بر بازی با حاصل جمع صفر میان آن‌ها بوده است. بگونه‌ای که ایران در چارچوب حمایت از جبهه محور مقاومت و شیعیان منطقه، و عربستان نیز بدنبال هژمونی و استمرار ایدئولوژی وهابیت علیه محور شیعی وارد صحنه و محیط پیچیده رقابتی خاورمیانه شده‌اند، تا قواعد و محیط بازی منطقه‌ای را به نفع خود تغییر و یا مصادره نمایند. در چنین فضایی، آن‌ها قادر به شکل‌دهی نظم مطلوب منطقه‌ای برای مدیریت منازعات و بحران‌ها نبوده‌اند. لذا، بیش از آن که بتوانند به تعامل و همکاری برای کاهش تهدیدات و بی‌ثباتی‌ها در منطقه مبادرت کنند، خود گرفتار چرخه‌ای مستمر از رقابت‌ها و منازعات و تشدید معمای امنیتی خاورمیانه شده‌اند. این رویکردهای متضاد منطقه‌ای در سالهای اخیر توأم با نشانه‌هایی از تهدید و تشدید بحران بوده است. بگونه‌ای که وقوع بیداری اسلامی در کنار عوامل دیگری نظیر برنامه‌ی هسته‌ای ایران، مسئله نفت و همراهی عربستان با آمریکا، ضمن شکل‌گیری دو تقابل جدی منافع میان تهران و ریاض باعث شده است تا روابط دو کشور از روند - کنترلی مدیریت منازعات خارج شده و به بحرانی‌ترین شکل ممکن منجر شود. در واقع، نه تنها شاهد هیچ‌گونه مدیریت تنشی بین آن‌ها نبوده، بلکه بیشتر شاهد رقابت آن‌ها در قالب الگوهای رفتاری خصمانه جهت افزایش فشار بر دیگری هستیم؛ چرا که شکل‌گیری الگوی توازن‌قوای نامتقارن بین آن‌ها در فرآیند تحولات بیداری اسلامی و همچنین عدم تعامل سازنده دو کشور به علت قطع روابط

دیپلماتیک، باعث شده اند چنین الگوهایی از مدیریت بحران هم اکنون به مطلوبیت لازم در روند - کنترل بحران‌های منطقه‌ای بین تهران- ریاض منجر نشود.

بنابراین، در زمینه ادبیات راهبردی ایران و عربستان جهت تنش‌زدایی و مدیریت بحران‌ها لازم است ابتدا در چارچوب الگوی نهادگرایی و در راستای تعامل سازنده، به موازنه مطلوبی در جریان این بحران‌ها دست پیدا کرده، و سپس با برخورداری از یک دیپلماسی تعامل‌گرا و با همکاری نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی فضای تنش‌آلود میان خود را مدیریت کنند. در راستای این هدف، مذاکره میان دو کشور برای برسمیت شناختن حوزه نفوذ یکدیگر در منطقه، می‌تواند گام نخست برای تنش‌زدایی باشد. در این مرحله با وجود قطع روابط تهران- ریاض، آن‌ها می‌توانند در چارچوب دیپلماسی مسیر دو و یا از میانجیگری نیروی ثالثی همانند؛ کشور عمان یا عراق استفاده کرده و مقدمات زمینه‌سازی آغاز مذاکرات را به منظور کاهش تنش و حرکت به سمت عادی‌سازی روابط، در چارچوب همکاری و مذاکره در باب توافق بحران‌های کنونی منطقه را آغاز کنند. تعیین اولویت در بحران‌های کنونی، به لحاظ منافع و امنیت ملی، می‌تواند شاخص مناسبی برای ایران و عربستان در مذاکرات مربوطه باشد. این پیشنهاد به معنای عدم نفوذ ایران در بحرین و یمن و یا عدم نفوذ عربستان در سوریه و عراق نخواهد بود، بلکه صرفاً مقدمه‌ای را برای آغاز این مذاکرات فراهم می‌سازد. در صورت بکارگیری الگوی فوق در یک رابطه تعامل گونه می‌توان انتظار ایجاد فضایی آرام در منطقه و به خصوص بین ایران و عربستان را که بیشترین تحولات منطقه تحت تأثیر نقش‌آفرینی آن‌هاست، را شاهد بود. این الگو نیازمند یک دیپلماسی پویا متکی بر نقش‌آفرینی بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در سه سطح بین کشوری؛ دیپلماسی فعال ایران و عربستان جهت کاهش تنش‌های بین دو کشور. سطح منطقه‌ای؛ کشورهای منطقه‌ای که متأثر از رفتار و کنش‌های دو کشور هستند، می‌توانند در کاهش خصومت بین آنها نقش‌آفرین باشند.

منابع و مأخذ

۱. احمدی، وحیده (۱۳۹۴)، «تجاوز عربستان به یمن: اهداف و چشم‌انداز»، ماهنامه راهبردی دیده‌بان امنیت ملی، اردیبهشت، شماره ۳۷.
۲. احمدیان، حسن و زارع، محمد (۱۳۹۰)، «استراتژی عربستان سعودی در برابر خیزش‌های جهان عرب»، رهنامه سیاست‌گذاری سیاسی، دفاعی و امنیتی، تابستان، سال دوم، شماره ۲.

۳. اسدی، علی اکبر (۱۳۸۹)، «عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران: موازنه‌سازی و گسترش نفوذ»، فصلنامه روابط خارجی، زمستان، دوره دوم، شماره ۲.
۴. اسدی، علی اکبر (۱۳۹۷)، «عربستان سعودی و نظم منطقه‌ای: از هژمونی‌گرایی تا موازنه‌سازی»، جستارهای سیاسی معاصر، پاییز، سال نهم، شماره ۳.
۵. برچر، مایکل (۱۳۸۳)، بحران در سیاست جهان: ظهور و سقوط بحران‌ها، ترجمه میرفردین قریشی، تهران: کتابکده مطالعات راهبردی.
۶. برچر، مایکل و ویکلفند جانانان (۱۳۸۲)، بحران، تقابل و بی‌ثباتی، ترجمه علی صبحدل، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۷. پلنو، جک‌سی و آلتون، روی (۱۳۸۹)، فرهنگ روابط بین‌الملل، ترجمه ابوالفضل رئوف، تهران: انتشارات سرای عدالت.
۸. جاودانی‌مقدم، مهدی و حریرفروش، حامد (۱۳۹۷)، «واکاوی زمینه‌ها و ابعاد سیاست خارجی نوین عربستان در خاورمیانه»، فصلنامه علمی تخصصی سپهر سیاست، بهار، سال پنجم، شماره ۱۵.
۹. جوادی‌ارجمند، محمدجعفر و طلوعی، هادی (۱۳۹۳)، «تأثیرتهاجم نظامی آمریکا به عراق بر قدرت هوشمند ایران در این کشور»، فصلنامه سیاست، بهار، دوره چهل‌وچهارم، شماره ۴.
۱۰. خضری، احسان و دیگران (۱۳۹۴)، «ریشه‌یابی منازعات ایران و عربستان (مطالعات موردی سه کشور عراق، بحرین و یمن)»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، تابستان، دوره هفت، شماره ۲۳.
۱۱. درج، حمید و امام‌جمعه زاده (۱۳۹۷)، «تجزیه‌وتحلیل رویکرد عربستان نسبت به تحولات سوریه»، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی بین‌المللی، پاییز، سال هشتم، شماره ۴.
۱۲. دهشیری، محمدرضا و گلستان، مسلم (۱۳۹۵)، «الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران‌های بین‌المللی در نظام تک-چندقطبی»، پژوهشنامه علوم سیاسی، تابستان، سال یازدهم، شماره ۳.
۱۳. ذوالقدر، مالک و نظری، احمد (۱۳۹۴)، «بررسی رابطه ایران و لبنان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی، بهار، سال ششم، شماره ۶.
۱۴. رستمی، فرزاد و دیگران (۱۳۹۷)، «مناقشه‌ی ایران و عربستان در پرتو تحولات ۲۰۱۱ در منطقه؛ گذار از رویکردهای امنیتی هویت محور به رئالیسم کلاسیک»، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، پاییز، دوره دهم، شماره ۱.
۱۵. سمیر، رضا و دیگران (۱۳۹۶)، «بررسی سیاست خارجی ایران در بحران سوریه با تأکید بر نظریه موازنه تهدید (۲۰۱۷-۲۰۱۱)»، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، بهار و تابستان، سال سوم، شماره ۱.
۱۶. سیفی، عبدالمجید و پورحسن، ناصر (۱۳۹۵)، «موازنه همه‌جانبه و ائتلاف‌سازی عربستان در قبال جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، بهار، دوره هشت، شماره ۲۶.
۱۷. کاظمی، علی‌اصغر (۱۳۶۶)، مدیریت بحران‌های بین‌المللی، تهران: نشر فرهنگ اسلامی.

۱۸. متقی، افشین (۱۳۹۴)، «واکاوی زمینه‌های ناسازواری در روابط ایران و عربستان بر پایه نظریه سازه‌انگاری»، **فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست**، بهار، سال سوم، شماره ۱۲.
۱۹. مسعودنیا و دیگران (۱۳۹۶)، «جابه‌جایی قدرت در عربستان سعودی: تأثیرات تغییر ولایت عهدی بر ساختار سیاست خارجی عربستان»، **فصلنامه رهیافت‌های سیاسی بین‌المللی**، پاییز، سال هشتم، شماره ۱.
۲۰. مصفا، نسرین و عبادی، مریم (۱۳۹۷)، «شورای امنیت و مدیریت بحران‌های منطقه‌ای (مطالعه موردی: بحران‌های سوریه و اوکراین)»، **فصلنامه سیاست**، پاییز، دوره ۴۸، شماره ۳.
۲۱. مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۹۱)، «پیامدهای بی‌ثباتی امنیتی بر موازنه قدرت در خاورمیانه»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، پاییز، دوره هشت، شماره ۳.
۲۲. موسوی، سید محمد، (۱۳۹۱)، «تأثیر مسایل ایدئولوژیک بر سیاست خارجی عربستان در قبال ایران از ۲۰۰۳ به بعد»، **فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی**، تابستان، دوره چهارم، شماره ۱۱.
۲۳. میرزاده کوهشاهی، مهدی (۱۳۹۳)، «تحولات یمن؛ کشمکش بازیگران داخلی در سایه رقابت‌های منطقه‌ای»، **ماه‌نگار دیده‌بان امنیت ملی**، زمستان، شماره ۳۳.
۲۴. میلر، بنجامین (۱۳۷۶)، «الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در بحران‌های بین‌المللی»، ترجمه قدرت احمدیان، **مجله سیاست دفاعی**، پاییز و زمستان، شماره ۲۱-۲۰.
۲۵. نجات، سیدعلی و دیگران (۱۳۹۵)، «راهبرد عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران در قبال بحران یمن»، **فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل**، بهار، سال نهم، شماره ۳۲.
۲۶. ندلی‌بو، ریچارد (۱۳۹۵)، **بین جنگ و صلح ماهیت بحران‌های بین‌المللی**، ترجمه دکتر مرتضی نورمحمدی، تهران: نشر مخاطب.
۲۷. نظامی‌پور، قدیر و همکاران (۱۳۹۵)، «ارزیابی چگونگی راهبرد نوین مستشاری ایران در مقابله با گروه‌های تکفیری در سوریه»، **فصلنامه پژوهش‌های حفاظتی - امنیتی**، تابستان، سال پنجم، شماره ۱۸.
۲۸. نورعلی‌وند، یاسر (۱۳۹۶)، «عربستان سعودی و تلاش برای موازنه‌سازی مجدد در برابر ایران»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، بهار، سال بیستم، شماره ۱.
۲۹. واعظی، محمود (۱۳۹۰)، **بحران‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه: نظریه‌ها و روندها**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۳۰. هادیان، حمید (۱۳۸۵)، «در پرتو شرایط جدید منطقه‌ای: کاوشی در روابط ایران و عربستان سعودی»، **مجله راهبرد**، بهار، شماره ۳۹.

31. Al- Tamami, Naser (2014), **China-Saudi Arabia Relation 1990-2012: Marriage of Convenience or Strategic Alliance?** Published by: university of Durham.
32. Alexander, Cooley & H. Nexon, Daniel. H (2011), "Bahrain's Base Politics, the Arab Spring and America's Military Bases", Available at: http://www.ForeignAffairs.Com/articles/67700/Alexander-cooley-and-daniel-h-nexon/Bahrain's base politics_2020/5/31.
33. Arango, Tim & Fahim, Kareem (2014), "Iraq Again Uses Sunni Tribesmen in Militant War", **New York Times**, January 20, 2020/5/31.

34. Bayat, Asef (2011), "The Post-Islamist Revolutions", April 26, Available at: [https://www. Foreign Affairs. Com/Articles/North-Africa/2011-04-26/Post-Islamist-Revolutions](https://www.ForeignAffairs.Com/Articles/North-Africa/2011-04-26/Post-Islamist-Revolutions), 2020/5/31.
35. Benjamin, Medea (2016), **Kingdom of the Unjust Behind the U.S.-Saudi Connection**, Group West, Published by: OR Books in Partnership with Counterpoint Press.
36. Brecher, Michael (1993), **Crisis in World Politics: Theory and Reality**, Oxford, New York: Pergamon Press.
37. Cordesman, Anthony H (2009), **The Iraq War: Progress in the Fighting and Security**", Washington, DC, **Center for Strategic and International Studies**, Available At: https://Csis-websiteprod.s3.amazonaws.com/s3fs-public/legacy_files/files/media/isis/pubs/090218_iraqwar_progresspd,2020/5/30.
38. Farazmand, Ali (2014), **Crisis and Emergency Management: Theory and Practice**, Second Edition, Taylor & Francis Group, Book CRC Press.
39. Feierstein, Gerald (2017), "U.S.-Gulf Relations in the Age of Trump the End of the Trust Deficit?" **Journal of Middle East Institute Policy Focus**, Issue 1. Available At: https://www.mei.edu/sites/default/files/publications/PF1_Feierstein_USGulf_web_2.pdf, 2020/5/30
40. Friedman, George (2011), "Syria, Iran and the Balance of Power in the Middle East", from: **Global Intelligence News & Analysis**, Available At: <https://worldview.stratfor.com/article/syria-iran-and-balance-power-middle-east>, 2020/5/30.
41. Gause III, F. G (2014). "Beyond Sectarianism: The New Middle East Cold War", **Brookings Doha Center**, Analisis Paper, July, Number 11.
42. Jacob Goldberg (1986), **The Foreign policy of Saudi Arabia (The Formative Years, 1902-1918)**, Harvard Middle Eastern Studies: Harvard University Press.
43. Pierret, Thomas (2013), **the reluctant sectarianism of foreign states in the Syrian conflict**, Publisher: United States Institute of Peace.
44. Hartmann, Laura (2016), "Saudi Arabia as a Regional Actor: Threat Perception and Balancing at Home and Abroad", **Course States & Societies in the Gulf Monarchies Taught by Laurence Louer at Sciences Po PSIA**, Available At: https://www.sciencespo.fr/kuwaitprogram/wpcontent/uploads/2018/05/KSP_Paper_Award_Spring_2016_HARTMANN_Laura.pdf, 2020/5/29
45. Jahner, Ariel (2012), "Saudi Arabia and Iran: The Struggle for Power and Influence in the Gulf", **International Affairs Review**, Volume Xx, spring, Number 3.
46. K. Bradley, Penuel et al (2013), **Encyclopedia of Crisis Management**, Publisher: Sage Publications, Inc.
47. Kegley, Charles W. & Blanton Shannon, L (2011), **World Politics: Trend and Transformation**, New York: Carnegie Council for Ethics in International Affairs and Shannon Lindsey Blanton the University of Memphis.
48. Pierret, Thomas (2013), **the Reluctant Sectarianism of Foreign States in the Syrian Conflict**, Publisher: United States Institute of Peace.
49. Taeyoung, Yoon (2003), "Between Peace and War: South Korea's Crisis Management Strategies towards North Korea", **East Asian Review**, Vol. 15, Autumn No. 3.
50. Teitelbaum, Joshua (2011), "Saudi Arabia, Iran and America in the Wake of the Triangle's Impact on Sectarianism and the Nuclear Threat", **Strategic**, Available

- at:<https://besacenter.org/perspectives-papers/saudi-arabia-iran-and-america-in-the-wake-of-the-arab-spring/>, 2020/5/29.
51. Weinbaum, G. Marvin & Khurram, B. Abdullah (2014), "Pakistan and Saudi Arabia: Deference, ependence, and Deterrence, **the Middle East**", **Journal**, 68(2), Available At: <https://www.jstor.org/stable/43698156?seq=1>, 2020/5/28
 52. Wezeman D. Pieter (2018), "Saudi Arabia, armaments and conflict in the MiddleEast" Available At: <https://www.sipri.org/commentary/topical-background/2018/saudi-arabia-armaments-and-conflict-middle-east>, 2020/5/28.
 53. World Data Atlas (2018), "Saudi Arabia - Gross domestic product per capita in current prices", Available At: <https://knoema.com/atlas/Saudi-Arabia/GDP-per-capita>, 2020/5/28.
 54. Windecker, Gidon & Sendrowicz, Peter (2016), Cold War in the Gulf (The Rivalry of Saudi and Iranian Narratives for Hegemony in the Middle East), **International Reports of the Konrad-Adenauer-Stiftung**, Available at: International Reports 4/2016 - Konrad-Adenauer-Stiftung.
 55. James, Devine (2004), Iran and Saudi Arabia Accommodation in the Post-Cold War Middle East, Poster Sessions ISA Montreal: published Manuscript. **McGill University Conference**, Available online at: <http://citation.allacademic.com/>





پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی